

متوقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم چندان آسای علامات مقامات ما را معلوم نیست  
و تغییرات را چه نوع توان نوشتند انشاء الله تعالی آنچه مرضی است همان شود صحیح صدق  
و جمیع برادران اعزّه نیاز مندی قبول فرمایند انتهای مکتوبه العالیین استفسار ما و  
نوازشها که از خواهر والا مرتبت باین غلیظه عالی منزلت بجای رسیده معلوم نیست  
در دیگر جا واقع شده باشد خدمت خواهر علیه الرحمة از کمال تعظش که داشتند چنانچه این  
دو بیت از ان نشان میدهد **قطعه**

در حسرت یکدم آیم ای دوست  
در العطش آیم ای دوست

بس تشنه و بس خرابم ای دوست  
هر جا که نرسد تو بسیم

بر آن آمدند که احوالات تازه که از خصائص مقتضای استعداد حضرت ایشان بهم رسید  
بطریق روایت عالی از سافل که بعضی اساتذہ محدثین از تلامذہ خود اخذ حدیث نموده اند  
خدمت حضرت خواجہ آن احوال تازه را از این نائب عالی مقدار خود اخذ نمایند و  
بایشان اظهار مافی الضمیر فرمودند ایشان بگی تو اضع شده براه معذرت رفتند که مبادا  
سورت بترک و بگرد و چون الساج حضرت خواجہ بسیار کمال شد که عدم انشغال منجر  
بمال می شد لاجرم خدمت ایشان الامر فوق الادب دانسته با ادب تمام و تو اضع  
و احترام تام توجه بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان می خواستند گماشتند تا بیست و یک سال آن  
مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ بمجلس صحاب رضی از این ماجرا در میان نهادند  
بودند چنانکه خدمت مولانا هاشم علیه الرحمة بزرگداشتند است که خدمت شیخ تاج الدین  
رحمۃ الله علیه میگفت که آنچه در مکاتیب شریفه حضرت خواجہ که بطرف حضرت  
مجدد الف ثانی می نوشته اند لفظ عزیز متوقف اشاره بحال خود داشتند که اقدام فی  
مکتوبه قریباً و آنچه در عرض حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمة بطرف حضرت خواجہ  
لفظ مذکور که احوال عزیز متوقف چنان و چنین مراد آن وجود ذمی بود حضرت خواجہ است

در العطش آیم ای دوست

کہ با ایشان از حال مبارک ایشان خبر می داده اند با جمله معاند کہ حضرات خواجہ سید  
 ایشان داشتند و شیوہ نیاز مندی کہ اظهار می نمودند بیقین آن چنان بود کہ مرید می نسبت  
 بہ پیر بزرگوار خود بجا آرد و ہنہما در حضور خود و حلقہ مریدان خود ایشان را گردانیدہ بودند و  
 خود چون سار مستر شدان بآن حلقہ آمدہ داخل می شدند و چون از حلقہ یا از مجلسی کہ ایشان  
 می بودند حضرت خواجہ می برخاستند چندین کام بشیوہ قہقری می نہادند بنایت ادب و  
 یاران را نیز توکید می کردند کہ در حضور ایشان ما را تعظیم نکنند آنچه مشائخی کہ با می کردید بجا برست  
 ایشان نمایند و می فرمودند کہ باطن خود را نیز در حضور ایشان متوجہ مانند اید از زبان حضرت  
 ابو محمد نعمان قدس سرہ می آرد کہ در آن ایام کہ این فقیر در بندگی حضرت خواجہ صفا  
 کیشان بسر میبرد ہمہ یاران خود را فرمودہ بودند کہ بخدمت حضرت محمد الف قانی  
 مشغولی نمایند و الفاظ گذشتہ را بہ توکید امر می نمودند باین فقیر خطاب نمودہ فرمودہ بودند کہ  
 میان شیخ احمد آفتابی اند کہ مثل ما ہزاران ستارہ در ضمن ایشان کم اند از کمال او یک  
 متقدیم خالی اگر مثل ایشان گذشتہ باشند بعدہ با اعتقاد تمام بخدمت ایشان رسیدم  
 موبد این مقولہ از مکاتیب حضرت خواجہ قدس سرہ در رقمہ دو شاہ عدل ایرادی رود :-  
**رقیمہ اولی** حق سبحانہ باعلی مرتبہ کمال ساند و لا مرض من کاس الکوام  
 نصیب آنچه حقیقت حالت است نوشتہ می شود پیر انصار قدس سرہ می فرمودند کہ  
 مرید خوقانی میکن اگر خوقانی در این وقت می بود با وجود پیری اش مریدی مہم میکرد ہر گاہ صفت  
 آن بی صفتان این باشد گرفتار آن آنها رصفتا چرا جان فدائی لوازم طلب گاری نکنند  
 و ہر کجا بوی بشام ایشان رسد در پی آن نروند اکنون تامل و احتمال مانہ از استغنا و  
 بے نیازی است موقوف باشارہ است

گر طبع خواہد ز من سلطان دین

خاک بر فرق قناعت بعد زین

بایسے نسخہ سال را دادہ ما این است خدائی عزوجل بر آنچه می باید مہندی گرداناد و عجیب

پندار مخلصی بخشا و بقیة القصد و جناب یادت مآب امیر صالحین پیشاپوی سر می سگله الله تعالی  
 اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود و فیصیح اوقات ایشان و ادون از سلمانی  
 نه نمود و لاجرم به صحبت شما فرستاده شدند انشاء الله تعالی بقدر استقامت و بهر مندرگروند  
 و توجه و لطف کامل یابند **والد عار قیما** **ثانی** **الله تعالی فقرا**  
 مساکین در مانده را از برکات برگزیدگان بدرمانی برسانند نیست که عرض نیاز مقدس  
 بدرگاه ولایت پناه نموده ام آری این یک کلمه راقاصدان صادق حاصل می توانند  
 شد احوال الله از این قسم خود صورت می نهند و دیگر چه نویسیم سخن در ایشان بحضرت  
 شما نوشتن بغایت بیش می است و حکایات و اوضاع صوری بسیار به جا  
 الغرض ما را خود باید دانست و از فضیلت اختر از باید کرد و **والد عا** **انتهی** **قیمت**  
 الشریفة باجملة این سلوک معاملة که در میان این پیر و مرید قدسین با هم رسیده  
 که کسی شنیده و از عجب اب روزگار است و موجب حیرت او لوالا بصدار و هم شاید فنا  
 انتم و تعطش اکمل خواجده بزرگوار و هم گواه علوم مرتبه که صدق مالاعین دأت و لا  
 اذن سمعت در حق حضرت مجدد الف ثانی رضوان الله تعالی علیه بیت

فریاد حافظ اینها آخر بهره نیست

هم قصه عجیب حدیث غریب

در سفر سیوم که ایشان بزیارت پیر بزرگوار خود بد صلی آمدند بر مجرد خرقه و م ایشان حضرت  
 خواجده عالی شان با استقبال تاد و واژه کابلی که از منزل شریف قریب سه تیر پر تاباه باشد  
 پیاره تشریف آوردند و در همان سفر فرمودند که آنها رضعف بدن بسیار ظاهر میشود و امید  
 حیات کم تر مانده و فرزندان گزینی خود را خواجده عبید الله و خواجده عبد الله که هر دو  
 شیر خواره بودند در حضور مضعات طلب فرمودند از ایشان التماس توجه در حق آن دو  
 نور دیده نمودند و ایشان در حضور پیر بزرگوار با مبارک تو جهات عالیله در حق پیر زادگاه  
 خود فرمودند چنانچه اثر توجه در اطفال بحضرت خواجده معلوم شد و نیز بفرموده آنحضرت در حق

والدات آنها غایبانه توجیه نمودند و چندان فقرات مدحیه از زبان مبارک حضرت خواجہ بحق  
 حضرت امام صرہ بانی دیده شد کہ اگر کتابی جمع شود توان شد چند می را از ان تیتنا آورد  
 صنہما روزی فرمودند کہ ایشان از کحل محبوبان و مراد اند صنہما فرمودہ اند کہ امروز  
 در زیر فلک از این طائفہ علیہ چون ایشان نیست صنہما بزبان مبارک رانده اند کہ  
 بعد از صحابہ و کمل التابعین و مجتہدین چون ایشان معدود می چند از اخص خواص نظر  
 می داشتند صنہما فرمودہ اند کہ ما در این سترچہ کمال شیخی نکردیم چند روز بازی کردیم اما  
 الحمد للہ و المنتہین بازی ما و دکان پردازی بانی فائدہ نشد چون ایشان برومی کار  
 آمدہ صنہما فرمودہ اند کہ این تخم را از بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آمین سرسبز گشت  
 چنانچہ جناب حضرت مجدد الف تانی قدس سرہ در آخر مکتوب بیان طریق باین  
 مضمون کلام خواجہ قدس سرہ ایمانوہ اند ہذا ہو میان طرفی کہ حضرت حق سبحانہ این حقیر را  
 بان ممت از ساختہ از بدایت تا نہایت نیادش نسبت نشدند یہ است کہ متضمن اند راجع بہ نہایت  
 در بدایت است و برین بنیاد عمارت با ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ اند اگر این بنیاد نہی بود و عالمہ  
 تا باینجا نمی افزود تخم از بخارا و سمرقند آوردہ در زمینی کہ مایہ اشل از خاک یثرب بطحا است گشتند  
 و باب فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مزی ساختند چون آن کشت و کار  
 بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید اتمی سے آزند کہ بعد از ارتحال حضرت خواجہ  
 باقی باللہ قدس سرہ در میان مشوات مکاشفات خاصہ مسودہ مسودہ برآمد کہ آنجا  
 چہار و اترہ کشیدہ بودند در یک دائرہ ولایت بفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ دوم ولایت  
 بکسر و او دور و اترہ سیوم کمال باطنی و در دائرہ چہارم کمال مطلق و در باب ہر یکی از  
 دو اترہ بعد از اخص خواص بعد صحابہ و تابعین رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمین - :-

در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعیکہ در غیب از کشف بلا ریب معائنہ گردید

یعنی در صفحہ ۱۵۵ آن مذکورہ دو از موافق مرتبہ آنها نوشته است ملاحظہ فرمائید ۱۲

رتبه فرموده در میان همه آنها و از ده تن از روسای ایشان در هر دو اثره بوجه اکتفا داخل دیده اند  
و حضرت ایشان از بی خدمت حضرت محمد الف ثانی را نیز داخل و از ده در هر دو اثره با اکتفا

دائرة کمال  
باطنی

این مقام خواهد علاء الدین باشد تر از خواجہ احمد رشتی چندی هم بخاوی خواجہ علاء الدین سلطان  
در فرزند شصین سهروردیه از مقام اول اندک فو تر متصل به اثره لیکن سر با محادی مشتاق  
بشیرین عربی تا اکثری خود کاتب شیخ احمد زیر مقام متصل به اثره قدر فو و تا اربعین کاتب  
تا کتف تا اثره تا یاره از فو شیخ احمد تا آخر مثل همین استقی کلاس ۱۲ من خلاصه المعارف تصنیف کرده بودی  
فما اعلان هذا السرا و ما مضی من کلام حضرت قطب لولایت شیخ شیخنا و مولانا خواجہ محمد باقر

دائرة مرتضی  
ولایت نعمت و اذن  
الذاریت و اکثر غیره  
و غیر من مراتب

خواجہ احرار در مرتبه و به الافراق من تقربندیه فان لهم فیما اقتدوا لهما و حفظ لهم افرة  
وجه الافراق من الحقیقة و الولاية بکمال العا و مقامات السلوک و غیر من القریبین  
من خلص عباد الله و اخض او لمانه ۱۲ خلاصه المعارف

دائرة تکمیل کمال  
مطلق اعلی کواکب  
عند الله

حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و حضرت شیخ محی الدین ابن عربی حضرت خواجہ  
خواجہ کاتب پیر بران خواجہ لغت بند و خواجہ محمد پارسا و خواجہ علاء الدین عطار و حضرت  
خواجہ عبید الله احرار رضی الله تعالی عنهم اجمعین ۱۰۵ سین شهر ۱۲

حضرت غوث الثقلین اخلا تماما و کمالا و شایسته اربعه نقشبندی تمام واعلم و المنة اخون من مشایخهم تحت  
هذا المقام متصله و محیط الدائرة بل مقدم و دو هم داخل فیه و لانا محرمی لا غیره علی خواجہ کلان شیخ  
مرزا اسماعیل بن جمهر من اصحابنا بل حلون تحت هذا المقام بتوفیق الله تعالی الشیخ احمد فانه الو الصل و دخل  
فی المقام و بالمال الی مقدم الفخذ و کذا الکاتب با دنی زیادته حلالا و مالا شیخین سهروردیه که اول صدر  
و ثانی القریب من السرة مشایخه حسنه چشتیه الی مقدم الفخذ و المنة اخون من اهل التوحید لصوره من هم  
هذا المقام کما انوا و ارجین من کماله و من تحت مقام الکمال ۱۲ خلاصه المعارف

دائرة تکمیل  
بالکماز المقید  
بالفناء و البقاء

مشایخ اربعه نقشبندی ید و اخلون تماما و الغوث و الختم ایضا و المشایخ  
الحسنه اچشتیه الی مابین الصل و السرة شیخین سهروردیه الاول الی المقام  
الصدر و الثانی الی مؤخره الشیخ احمد الکاتب و اخلان تماما فی التکمیل قد بقی القدر و ارجین  
عن الدائرة ۱۲ خلاصه المعارف تصنیف سید آدم نبوی قدس سره

دائرة  
کماله مطلق

خواجہ بزرگ اعلی قره بارسا نیز داخل لیکن نفع خواجہ احمد تا سابق سلطان المشایخ  
نظام الدین قدس سره تا نصف فو شیخ نصیر الدین یعنی تا سابق لیکن باریک شیخ الشیخ  
تا کتف شیخ بهاء الدین تا قربتا و لیکن این نزدیکی شیخ نصیر الدین حضرت غوث الثقلین تمام داخل شیخ محی الدین عربی تمام داخل  
بلند شیخ نعم الدین کبری تا کتف شیخ علاء و له و له تمام داخل سیده علی هدی فی تا نافع شیخ احمد با فضل تا سر و داخل

بیا که نام کتاب افضل نزدیک بحسب: بالمال تمام و اعلی شیخ تا جوم نا حساب الدین ۱۳ زمین کاتب قدس از سر بالمال تمام کتب در هر دو اثره کاتب  
دو با فضل و بالمال آن و در کتب فایق ۱۲ خلاصه المعارف

تبعاً از مخص شدن ایشان درین مرتبه سیوم از پیر بزرگوار خود بطرف کد ملاقات آخر ایشان  
 بود رضی الله تعالی عنهما چون بسر مندر رسیده چند می آنجا ارشاد نموده بامر و اشاره متوجه بلده فخر  
 لا یوشدند اکابر آن بلده مقدم محترم ایشان را بنیذرت شمرده و از خواص عوام و علمای و فضلا  
 و صالحای آن دیار که تفصیل آن بتطویل می بخشد در سبک رادۀ آن غوث الانام آمد  
 و صحبت گرم شد و حلقه شمل اتساعی پذیرفت با بجملة در آشنای این فیاضی ناگاه خبر جانگناه و قبح  
 رحلت حضرت خواجده بایشان رسید آرام و لهامه بی آرامی مبتدل شد و مشربت شیرین  
 آن صحبت با مذاق همتناخ گردید ایشان متوجه صلی مبارک شدند و بزیرات روضه متبرکه که  
 مشرف و عزیزی مخدوم زادگان و همیشه بانموده اند صاحب حضرت خواجده شکی دل ره می  
 از بکت تربیت صحبت ایشان طلب نمودند و تو از م ارادت و نیاز و ابتهال و افتقار چنانچه بجهت  
 خواجده بزرگوار بجای آوردند بتقدیم رسانیدند و چه بخواه ایشان از صغار و کبار رجعت نمودند ایشان  
 بحکم و وصیت پیر بزرگوار خود و انماس یاران دل انگار دتت آنجا اقامت فرمودند و بخدمت  
 احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصارت ارشاد و طراوت و سر گرمی حلقه بنیاب که در حیات  
 حضرت خواجده باقی باشد قدس سره بود از سر نو تازگی پذیرفت آردۀ الله تعالی سکونت ایشان را  
 ام بجا بعضی یاران جبهه بعضی موانع مصلحت نیافتند خدمت ایشان بحکم العود احمد  
 بطن معاودت فرمودند پس هر سال الی مدت حیات ایام عرس حضرت خواجده که در ماه  
 جمادی الاخر است از سر نهان آمده عرس ایشان را تدارک نموده با بنجام رسانیده تفقد  
 مخدوم زادگان نموده و خدام روضه منوره را فواخته باز بسر مندر تشریف فرمایند  
 الله لا تحمنا من رکانه

و هم پشیرا

تذکره تاسعه از منتخبانی در ذکر بعضی احوالات بلند و  
 معالما از جمله تعریف و تحمید و ماییناسب ذلک ایشان

## بأن کرامات در کشت او ایلامت بودند

مخفی نماند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا در اویسیان این اثرشان عظیم است مراتب الایمان  
خال غالی را بان ممتاز کرده باشند هر چند زبان کتابت از تبیان آن عاجز و حوصله کاتب  
از تعداد آن قاصر اما حکم من لم یدک کله لم یتروک کله بیان بعضی ازان مسائل  
بزرگ مراتب شکر می نماید گوش هوش استماع باید کرد چون ایزد تعالی و تقدس ایشان را  
محمد الف ثانی و منور هزار و دوم گردانیده وجود شریف ایشان را قائم مقام پیغمبر اولو العزم  
ساخت بیان او آنکه سنه الف را ایزد تعالی و تقدس بقدرت کامله خود در تغییر امورات  
تا بشری عطا کرده و عاده الله جاری شده که بعد از معنی مدت مذکور در امورات دینی و معاملات  
ظاهری تغییری کلی واقع شود لکن پیغمبر الهی پیغمبر اولو العزم با شریعت جدیدی مبعوث می شد  
و خلق را از باری عنصالت بشناهرات هدایت دعوت می فرمود و چنانچه نور ارشاد و هدایت او محیط  
عرش تلمر کز فرش شامل حال عالم و عالمیان میبود هر چند با اندازه قربان او و بعد او در عالم  
فتور راه می یافت ایزد تعالی نبی دیگر را مبعوث ساخت تا بر متابعت کتابت شریعت او  
ترویج و تجدید اسلام نمودی تا دوره الف اول با تمام رسید بقرب الف دوم باز تغییر فتور  
و تفریق کلی در دین اسلام افتاد و ظلمت کفر در عالم مستولی شدی چنانکه اکثر آن امام  
پرستش صنم و آلهه باطله گرفتار شدند و آنگاه بعنایت نبی غایت الهی و عین غلبات  
ظلمت کفر و ضعف نور اسلام بر سه الف پیغمبر اولو العزم با معجزات ظاهر و برهان  
باهر و دلائل روشن و محبت محکم بعالم مبعوث می نمود تا فرورفتگان و رطه کفر را با سائل ایمان  
و اسلام ارشاد هدایت می فرمودند هر کس سعادت ازلی نصیب و بوده قبول دعوت استنش  
می نمود و از لال خونگوار ایمان اسلام کام جان شیرین میساخت و آنکه از شقاوت ازلی قبول  
دعوت استنش با می کرد و از دولت ایمان و خلعت اسلام محروم می ماند ایزد تعالی

آتقانم او بر بر قتل عقوبت فانتقمنا منهم میدادگر قتل عذاب عقاب ارین میگرد و کما قال  
 الله تعالى فمنهم من ارسلنا عليهم حاصبا ومنهم من اخذته الصيحة ومنهم من  
 من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا  
 انفسهم يظلمون بر سر اصل سخن رویم که چون پیغمبر صلی الله علیه آله وسلم مبعوث شد خاتم  
 النبیین آمد حضرت حق سبحانه و تعالی دعوت او را کامل گردانید و دوره او را تمام  
 قیام ساعت باقی داشت و نبوت و رسالت و انزال کتب ملک با و ختم فرمود و لاجرم حکمت  
 بالذمه خود علمای امت شریف او را حکم انبیای بنی اسرائیل داد و هدایت و ارشادی که با نبیای  
 تعلق داشت کرامته که بوجود مسو علمای عامل و عرفای کامل امت او متعلق گردانید چنانچه جناب  
 نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در اخبار خود از این معنی با خبر گردانید علماء ائمتی  
 کانبیای بنی اسرائیل فرمود و حدیث نفیس ان الله یبعث علی داس کل فائتة سنة  
 من یجد دلها دینها و چون سند هزار از رحلت خواجه ابرار صلی الله علیه آله وسلم گذشت در  
 سند مذکور همان خاصیت الوف ناضیه تبعها در نهاد بود لاجرم فتور کلی در دین و اسلام و بد  
 و انوار سنت رو با نقیاض آورد و ظلمت سوم کفر و بدعت روز بروز شهرت مستعد  
 پذیرفت چندانکه انواع فتور در دین پیدا شد حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال  
 کرم و عنایت خود از امت او که خیر الامم است بر سر الف ثانی عالمی عارفی تمام المعرفتی  
 و قوی العملی را قایم مقام پیغمبر اولوالعزم گردانید و آنچه مضمون حدیث شریف  
 مثل امتی کمثل مطر لا یدری اولهه خیرا ما اخرهم به وجود مسعود شریفش ثابت  
 گردانید چه آخرین امت متعلق بر ضی الف بود و ایشان را ضلعت فخره تجدید پو شانیده مجروح  
 الف ثانی گردانیده تازه شد از و شریعت مطهره غرا و تائید یافت قلت شریفه حنیفیه بسینا  
 سر برگشت اشجار یقین و گلگل شکفت چمن بهارستان دین بیست

بالم نبی گوئی آمد و و هار

از قناره دین گشت بعد از هزار



این معنی را بان حضرت الهام فرمود و بجزات بافتشای آن امر نمود چنانکه خود در مکتوبی بان ایام مرقوم  
اند پس صاحب این نعمت عظمی را باید که بخصوصیات علیا امت از بود بیت

هزار سال بیاید که تا باغ چون	ز شاخ صنعت حق چون گل بجا آمد
بهر قرآن بهره قرن چون توفی نمود	بروزگار سی گرچه شهر یار آید

بدین مدعا اثنائت از قائم محترم ایشان رفته آنجا که نگارش نموده اند ای فرزند این آوقت  
است که در امم سابقه درین طور وقتی که پراز ظلمت است پیغمبر اولو العزم معوث می  
و اینمائی شریعت جدید می کرد و در این است که خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم المرسل  
علیه و علی الصلوٰة و التسلیمات علماء امرتبه انبیای بنی اسرائیل داده اند  
و بوجود علماء از وجود انبیای کفایت فرموده اند لهذا بر سر مائة از علمای این امت مجتهد  
تعیین بنمایند که اجزای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضی الف که در امم سابقه وقت نسبتا  
اولو العزم است به پیغمبر در آن وقت اکتفا نموده اند در نیطو روقت عالمی عارفی تام المعرفی  
از این امت در کار است که قائم مقام پیغمبر اولو العزم امم سابقه باشد بیت

فیض روح القدس را ز مدد فرماید	دیگران هم بکنند آنچه مسحای کرد
-------------------------------	--------------------------------

ای بر در آنقدر فرق که در پیغمبر اولو العزم تلخیص است آن قدر فرق مجتهد بابت تا مجتهد الف است بلکه اصناف آن

نبی نیست لیکن بر نگ نبی	بجو شد ز کوشش هزاران ولی
نگین گشت در حلقه اولیا	چو در نسبتا خاتم الانبیا
شقی گر بیاید شود بوسعید	یزید از بسیار شود با یزید

در مکتوب دیگر بعد از این ایما به بتمائید این مدعا نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر  
اکثر خلائق گران است و از افهام اینها دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم و معارف  
یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه آن ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر  
شریعت و نبوت را ببینند که در کدام یکی زیاده تراست شاید از استبعاد بر آیند

و دیده باشند که فقیر در کتب رسایل خود نوشته است که طریقت و حقیقت فاو مان شریعت  
اند و نبوت افضل از ولایت اگرچه ولایت آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت  
را کمالات نبوت هیچ مقدس نیست کاشک حکم قطره داشته نسبت بدریا که محیط  
و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در کتب بیان طویق که بنام فرزند نیست بنام  
نمائند مقصود از این گفتگویی اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت  
نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدا جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ  
بتر و اندک کیف از اکابر دین قطع

ولے چون شہ مرا برداشت از خاک  
من آن خاکم کہ ابرو نو بہاری  
اگر بروید از تن صد ز بانم

مزدگر بگذرانم صد ز افلاک  
کند از لطف بر من قطره باری  
چو سوسن شکر لطفش کے تو انم

انتہی کلامہ الشریف خدمت حضرت مولانا ہاشم کہ از اعظم خلفا  
مبارک پشاست در زبده المقامات می نویسند کہ مراد دل خطور میکرد کہ اگر یکی از اعظم  
علمای وقت این معنی را کہ حضرت سبحانہ ایشان را مجد و الف ثانی ساخته مسلم میدانست  
تا نیند نام میبوی و تارومی با این خطره سخن برت ایشان رسیدم باین فقیر خطاب نموده فرمودند  
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی کہ در علوم عقلیہ و نقلیہ و تصانیف علیہ چون  
اوفی الحال در ویابہند نمی نماید ما نوشتہ بود و تبسم نمودہ فرمودند یکی از ان فقرات  
در جیبہ آن بود کہ مجد الف ثانی این از خوارق آن حضرت بودہ کہ خطره او را در یافتہ  
مقصود خطره او را با میان نموند و سلی کلمی داوند می آرند کہ مولوی عبد الحکیم علیہ السلام  
شعبہ حضرت مجد الف ثانی را بخواب دیدہ بود کہ این آیت مبارک باو خواندند  
قل لله ثم ذرہم بعد از دیدن این واقعہ سخن خدمت ایشان آمدہ مرید شد و تسلیم  
طریقہ گرفت و از مخلصان حقیقی گشت و پیش از این واقعہ میگفت کہ من اویسی

حضرت مجدد الف ثانی ام پس خداوند این مرتبه را که مجدد الف باشد لابد خصائص عالی و مراتب متعالی است هر چند تمام آن خصائص و مراتب نمی توان ایراد نمود اما چندی از اینها را رونق دو این او راق می گردانم و بالله التوفیق هنما ظاهرا بشدن استعداد قطبیت ایشان بر پیر بزرگوار ایشان قبل از رسیدن آنحضرت بخدمت آن خواجه صفا کیشان پچندین سال هنما نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان پچندین مدت بصورت مشعل با شمع عظیم کما قرصها بزرگاشتن آن خواجه عالی شان در بدایت سلوک ایشان بخلصی که فلان بدان ماند که چراغی شود که عالمها از دمنور گرد و هنما باز فرمودن یکی از مخلصان در صین التماس و که چون ایشان بیان التماس نمایم که کار ترا بنهایت رسانند هنما حصول بشارت مرتبه مرادیت و محبوبیت مرایشان را از خواجه صفا کیشان هنما سرعت سیر و سلوک ایشان بحدی که در عرصه دو نیم ماه بکمال و اکمال رسیدند هنما نوشتن پیر بزرگوار ایشان بسوی ایشان که مدت است که عرض نیا زمندی بدرگاه ولایت پناه نموده ایم هنما تحریر نمودن آن مرشد عالی مقدر بایشان که سخن ایشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشتر می است هنما رقم فرمودن آن خواجه که مارا خدا خود باید نگاه داشت و از فضول حراز باید نمود هنما تمیق نمودن آن مقتدای جهان -

### مصربه و لادرض من کاسر الکرام نصیب

هنما چه شد که شعله مجددی از فیتله باقی بالله جست هنما نگارش فرمودن آن قدوة الاولیاء بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیری اش مریدی من می گردی یعنی حال ما و شما چنین است هنما نوشتن که اهل ماند از روی استقامت است موقوف بشارت است هنما تحقیق نمودن پیر بزرگوار ایشان احوالات خود و مخلصان حضور خود را از ایشان هنما از همه عجوبه تر استفاضه نمودن آن پیر بزرگوار از ایشان کما اشبه الیه فی الذکرة الثامنة من

هذا المنتخب منها فزمن آن خواجه عالی شان که ایشان آقبالی اند که مثل با هزاران ستاره  
 در ضمن ایشان گم اند که ترویج خصائص عالی که خود ایشان چه بتقوی و چه بتحریر صریحا اشاره  
 و کنایه اشارت با آنها فرموده اند منها بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای عالییه  
 خود را بایشان و همه مثل آن طریق خود را حواله بایشان و ایشان را بمقامات عالییه خود  
 برون و از خلص نسبتهای خود عطا فرمودن چنانچه در رساله سید و معاد مذکور است  
 منها آنکه نسبتهای ولایت اقتباس کمالات نبوت را که بر بعضی اولیای رحمة الله تع  
 بعضی دون بعض جلوه گردانیده اند ایشانرا بهبه آن نسبتهای نواخته اند و بمعارف  
 هر یکی سرافراز ساخته چنانکه بزبان مبارک فرمودند که از کمال عنایات او سبحانه در حق این  
 بنده و کمترین اینست که هیچ گونه از این راه نماند الا کاین حقیر را بر آن عبوداوند از نسبت  
 علیه سریان و سمیت و اعاطه و حدت و تشبیه و تنزیه و اسرار اینجهمانی و آن جهان  
 و جملی و اسکانی علمیه علمیه بحض کرم هر و گردانیدند منها که حضرت علی  
 کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموت آموخته چنانکه در عرائض بخدمت حضرت  
 خواجه قدس عرض داشتند منها حضوت خضر و ایباس علیهما السلام  
 بایشان ملاقات نموده از حقیقت حیات و موات خود بیان نموده اند چنانچه ایشان در مکتوبه  
 بآن تصریح نموده اند منها که ایشانرا در مبادی سلوک روحانیت ابوالعباس خضر  
 علیه السلام معلوم لدنی نواخته بود چنانچه اشاره بآن تصریح در سید و معاد فرموده اند  
 منها آن است که حضرت خاتمیت علیه و علی له الصلوة و التحیة ایشان را  
 مجتهد علم کلام ساخته چنانچه بیان آن در مکتوبی نموده اند و بر ناظران علوم ایشان صدق  
 ایندعا مستور نیست منها از آن جمله است که خدمت ایشان روزی در حلقه مراقبه  
 بودند و با کسار و دید قصور اعمال رفته که ندائی در رسید که غفرت لك و لمز قوسل  
 بك بواسطه او بلا واسطه الی یوم القیمة و باظهار آن امر فرسودند در

رساله سیده و مسعود رقم زد و قلم مبارک شده هفت هزار و سی بر روی یکی از فرزندان متوفی علیا  
 پخته در آن اثنا بخاطر مبارک سیده مضمون آیه انما یتقبل الله من المتقین که در  
 من اتقا کما و چگونه امید قبول باشد ناگاه ندر رسید انک من المتقین هنها  
 می فرمودند که هرگز من خود به تجدیر نخواستم بلکه همیشه مرا باذن و اعلام و صدا و امثال آن در  
 ثلث آخر شب بیدار کرده اند یکبارگی آنکه بیدار سازند بیدار شد گفتم من کیستم که بخود بر خیزم  
 و بربندگی و طاعت و تعالی آویزم باز سر را بخواب نهادم لمحذوفه بود که از هر طرف  
 آواز و اعلام برخاست ثلث آخر شب بیدار کردند هنها حضرت هجده الفثانی را  
 بیشتر گردانیدند بر آنکه بر هر جنازه که تو نماز آن حاضر شوی آن میت منفور است هنها  
 بر مقبره که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بر آنکه عذاب از اهل آن مقبره  
 برداشتن چنانکه دو شاهد بر این مدعا در ذکر حضرت امام رفیع الدین که از اجداد  
 مبارک ایشان است ذکر یافته هنها آنکه ایشان را بشارت دادند که با آنکه این  
 علوم که تو گفته و تحقیر نموده همه زماست و تا خصوصاً علمی که در آن نحو می از تردد  
 داشتند بخیریت و صدق آنرا و نمودند و حقیقت آنرا معلوم فرمودند هنها فرمودند  
 که شریعت را دیدم که در کویچه مافرد آمده چنانچه کاروانی در کویچه خود آید هنها  
 فرمودند که در ده آخر ماه رمضان بعد از تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش خود تکیه کنم  
 وقت اضطرار از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول بر زمین نهم چنانکه  
 مسنون است بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن بیادم آمد که ترک سنت شد  
 نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی سهو و نسیان شده ایکن مرا خوف  
 ترک شد هنها لاجرم تمام بر خواسته بر پهلوی راست اضطرار نمودم متعاقب آن غسل از  
 کرم الهی فیوضات انوارنا متناهی بظهور رسید و ندا در واوند باین قدر که رعایت نموی ترا  
 در آخرت از هیچ وجه عذاب بکنم و بسبب این رعایت تمام که پای تو می مالید آن را نینسازیم

صنهما از آن جمله است که در عشره آخر رمضان فرموده اند که امروز معامله عجب گذشت بر  
عیش خود و تکیه کرده بودم چشمم فرا خابیده که احساس نمودم که بر آن عیش من دیگری آمده  
نشست چه می بینم که سید اولین و آخرین است صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمودند آمدیم برای تو اجازات نامه نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در  
متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند و بر نظر آن عنایات  
کثیره که تعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث  
است نگارش فرموده اند و این مکتوب شریف بدست خط مبارک که در آن و دیگر  
فوائد روانداز این است بعینه نزد این فقیر است که آن را تقویذ جان و حرز امان می  
انگارم همنما ایشان را از جناب نبوی بشارت رسیده که فرود چندین هزار کس ابره شفاعت  
تو بخت خدمت و ولدنا هاشم علیه الرحمته می نگارند که فرود می آید آن روز که ایشان را  
این بشارت رسیده بود بشکرانه آن طعامی کردند و قصه را باز نمودند همنما در رسایل  
نور نوشته اند که الحمد لله الذی جعل فی صلته بین المحبوبین و مصلحاً بین  
الفتنین چه این عبارت در باری ثبت شده که ایشان در کلام صوفیه اکرام و علما  
عظام تطبیق داده اند جدال فریقین را راجع بتفاوت لفظی نموده اند و در معنی موافق  
ساخته بنوعیکه تیغ شبه نموده آنجا این عبارت اطلاق فرموده اند خدمت مولانا هاشم  
مذکور قدس سره می نویسد که میان این فقیر و عالمی که در آن وقت مرجع بوده  
مشاجرتی واقع شد او گفت که این قسم معاملات عظمی که شیخ تو ادعای کند می  
بایست که از سر و زردین و دنیا درنگ مهدی موعود در حق او حدیثی روایت میشد  
با و گفتیم که علم جمیع احادیث بما و شما ثابت نه از کجا معلوم شود که حدیث در این باب  
وارد نشده آن عزیز گفت جمیع الجوامع بشیخ سیوطی نزد من حاضر است و کم حدیثی  
از وی خارج باشد یا تا بهم در باب فضایل این امت جستجو کنم تا دیده شود که

حدیث درین باب برآید که ولالت کند مدعی ایشان را برود و متوجه شده کتاب  
 رکشادیم در باب فضائل این امت حدیثی که دلالت تمام داشت بعد از  
 ایشان برآمد و آن حدیث اینست بکون فی امتی مهجل یقال له صلة یدخل  
 الجنة بشفاعته کذا و کذا من باین فاضل گفتم که این حدیث اشاره بحال  
 ایشان است و ایشان خود را صلوة فرموده اند و عبارت مذکوره و بشارت سرور  
 دنیا و دین باین راست می آید گفت احتمال دارد و خاموش شد باین مقدمه را  
 بآن حضرت رسانیدم بمسم نمودند و شکرانه آنرا بر زبان آورده در حق این بنده  
 التفات فرمودند همتها خدمت ایشان را با نوار و برکات هفت درجه متابعت  
 حضرت خلعتیست علیه الصلوة و التحیة مشرف گردانیدند تحقیق آن هفت  
 درجه یا حصول آن دولت و در حق ایشان در مکتوب پنجاهم از دفتر ثانی مکتوب باقی یا  
 ثبت یافته خوانندگان آن از آنجا پی بعلو درجه ایشان خواهند برد و صفا  
 ازان جمله است که خناس را و سواس به محض کرم از سینه بے کینه ایشان بیرون کرده  
 اند چنانکه فرموده اند که در نماز ضعی بودم دیدم که بلای عظمی ناگاه از سینه من بیرون رفت  
 بعد ازان مرعی شد که آشیانه او را نیز از سینه من دور کردند ظلمات کثیره که در نوا می آن بود اثر  
 از آنها نماند و انشراح عجیب سینه را رو داد معلوم کردند اینکه از صدر تو بیرون شد  
 خناس است که پیغمبر علیه الصلوة و السلام با استعاذه ازان مامور گشته بود  
 و نیز دانمودند که خطر آنکه در اصول دین پیدای شوند نشاء آنها همین خناس است که در صدر  
 آشیانه وارد و هر وقت نیشها میزند صنها شرک خفی را از عبادات ایشان برداشتند میفرمودند  
 که چند روز و دید قصور اعمال برنجی استیلائی نموده که چون در نماز در فاتحه بلفظ ایاک نعبد  
 می رسیدیم حیران میشدم که اگر این لفظ را بخوانم که بمفهوم آن مستحق نیستم پس در آشنای قرأت  
 مصداق کلمه لکم تقولون ما لا تفعلون و باشم و اگر بخوانم بے آن نماز درستست

تا آنکه حضرت حتی سبحانہ و تعالیٰ پر محض کرم شرک از عبادت من برداشت و نعمت  
 الا للہ الدین الخالص بہ ظہور پیوست الحمد للہ علی ذلک صنہما آنکہ ایشان را از  
 غایۃ التبع آنسور و در سوخ علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفہ کوفی و امام مکرم <sup>فعل</sup> شاکر  
 مطلبی و کبار تلامذہ ہر یک رضی اللہ تعالیٰ عنہم فنمای و بقای ہی ہم رسیدہ چنانچہ  
 فرمودہ اند در حلقہ صبح بودم ناگاہ یک گونہ فنمای مخصوص رویدا کہ تعینتی کہ مرا بود بر رفت  
 تا مدتے کشید تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم کہ امام الائتہ ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ با جمیع از شاگردان جمیع علمای مجتہدین مذہب خود گرد من مجتمع اند و مرا احاطہ فرمودہ  
 و بعضی از اساتذہ امام مذکور چون ابراہیم خنمی نیز بنظر در آمدند آنگاہ دیدم کہ نور امام نور  
 یک زائتہ کرام در من درآمد و من بآن انوار ایشان تعیین بقایا فتم و تمامہ تجسم از ان  
 انوار شدم و نور ہر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سہ روز از ان  
 معاملہ همان قسم تعیین و بقا با امام شافعی و تلامذہ و علمای مذہب بہ ظہور رسید دیدم کہ علمای  
 حنفیہ از من بیرون آمدند و امام شافعی بہ تلامذہ و مجتہدین مذہب خود در من درآمد و  
 مانند طائفہ اولی انوار ایشان اجزای من شد بعد از ساعتی چند دیدم کہ انوار حنفیہ  
 بسن سابق باز آمد و الحال خود را با انوار فقیہین متحقق می یابم بعد فرمودہ اند در آن  
 چنان مشہور گردید کہ خلق از این ہر دو امام ہمام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از  
 ایشان تجا و ز نموده دو حصہ تام ابو حنیفہ از مسلم است و ثلث بطرف ثانی رحمہما اللہ تعالیٰ  
 صنہما وہم ناآنکہ است آنکہ مشائخ نقشبندیہ و مشائخ قادریہ را قدس اللہ سرار ہم بر سر ایشان  
 مشاجرت رفت تا آنکہ مشائخ طرق دیگر رح رسیدہ صلح دادند کما صنہما فرمودہ اند کہ  
 ہر کہ دخل طریقہ ما شدہ و خواہ شد تا قیامت بواسطہ و غیرہ واسطہ از رجال و نساء ہمہ را بنظر آوردند  
 واسم و نسبت مولد و مسکن و اولیاد انا نمایند اگر خواہم ہمہ یک یک بیان نہائیم مثنوی

ابی شکاف روزن دیوار صا

مطلع باشند بر اسرار ہا



بلکت شیش از زردن تو ساهبا

دیده باشندت ترا باحالیها

عارفان که جام حق پوشیده اند

رازها دانسته و پوشیده اند

منها برایشان ظاهر گردیده اند که در هند انبیای نبی بوده اند علی نبینا و علیهم السلام که بعضی ستمن و بعضی دو تن گردیده اند و ایضا قبور مرتبه که بعضی از این انبیا را که در آن و یار آسوده اند نیز بایشان نموده اند و انوار آرا مشاهده فرموده منما احوال مال مشایق جبل و مشرکان فطرت رسل که نزد ما تزییر این جماعت در دوزخ خواهند بود و نزد اشعریه بر خلاف آن بایشان مکتشف گردانیدند که بعد از بعثت و ایما و اخروی آنها را در مقام حساب داشته باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و هتیفای حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر متکلف ایشان نیز سعد و م مطلق و لاشی محض خواهند فرمود و در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از جلد اول این قصه مسطور است و چنان برنگاشته اند که کلین مسله را چون در محضر انبیای کرام علیهم الصلوٰة والسلام عرض نموده آمده تصدیق فرمودند و مقبول داشتند و اَوْلَعْمُ عِنْدَ اَللّٰهِ سُبْحٰنَا اَنَّهُمْ اَشْهَادُ رَا اَز اسرار قضا مبرم و معلق مطلع گردانیدند و حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را با تماس ایشان پذیرفتند منما ایشان را از علمای راجحین گردانیدند و آرا کاشفان اسرار مقطعات قرآنی و رموز متشابهات فرقانی چنانکه نگارش نموده اند که این فقیر تمامه تها ستر متشابهات را مفروض بعد حضرت حق سبحانه میساخت و علمای راجحین را غیر ایمان بتشابهات نصیب یافت تا ایلات که بعضی علمای صوفیه بیان کرده اند آنها را لائق آن تشابهات ندانست آن تا ویلات راز هر یک که قابل تها را باشد تصور نمیکرد چنانچه عین القضاات از الف لام میم الخ است که معنی در دست که لازم محقق است مثال آن آخر کا چون حضرت حق سبحانه بعض فضل شمر از تا ویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت جدلی از ان در بیای محیط بر زمین سعادتمند آیمسکین کشاده گردانید دانست که علمای راجحین را تا ویلات متشابهات و مقطعات نصیب و افر است و تحصیل آرا در زبده المقامات

و کربت ایشان باید جست این متجرب حاصل تفصیل نمیتواند شد آورده اند که بعد الحامات منوم و گان در اطلاع  
این سه را مقطعاتی شده شدند بانها یک حرف قی اذن یافتند آنرا بیان نمودند و سامعان را بپوشید  
و مخدوم را که گان را منع از اظهار آن نمودند آنها ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیدند میان قطب  
ازنا و قطب فراد و آن مرتبه از نواد است منها بر ایشان مشارب تیز کمال و لایات استیسا علیهم  
الصلوات التحیة و کذلک طالبان که بر قدم پیوسته این پیروزانند مکتوف گردانیدند و تفاوت  
اقدام هر یک را در آن مشارب و انموده چنانکه می فرمودند که فلان در ولایت موسوی است  
نزدیک نقطه مرکز فلان قریب دایره و امثالها و این نیز از نواد است چنانچه می آید که شیخ  
نجف الدین کبوی قدس سره را علم بشری خود نبود با وجودیکه قطب زمانه و مقتدای اولیایان  
وقت خود بود و چون خواست که معلوم او شود یکی از مریدان را بنزد بزرگی که باین علم ممتاز بود  
فرستاد آن بزرگ و راثنای تقیثش حال ازان طالب پرسید که جهود کن چون است  
آن مرید ازان حرف دل تنگ بحضرت شیخ خود بازگشت از آنچه شنیده معروض  
داشت شیخ بتو اجد برخواست و گفت مقصد ما بمحصل پیوست و معلوم شد که ما  
بقدم کلیم الله علیه السلام بوده ایم که جهود است او را گویند منها حصو  
حق سبحان ایشان را به محض کرم قدرتی و قوتی عطا نموده بود و تصریح بنشد  
که یکی را از ولایتی و مشربی که در آن بود ولایتی که فوق آن بودی رسانیدند چنانچه  
بر مخدوم راه بزرگ قدس سره را رقم نموده اند که شمار ابعاد ولایت موسوی  
ولایت محمدی آورده شد منها تعیین وجودی و تعیین حسی که تا غایه الحال  
عارفی بان لب نه کشوده بر ایشان ظاهر گردانیدند و با سواد و انوار آن مرتبه علیا  
ایشان را مشرف ساختند منها ایشان را با سواد معاملات قلوب خسته فواخته اند  
خصوصا بمرتبه علیا که بقلب خامس متعلق است و آن از مقاومت شکرست چنانچه در  
فقره از فقرات رساله مبدء و معاد بیان فرموده اند فاذا ابلغ العرف

الائمة معرفة والاكمل شهودا هذا المقام العزيز وجودة الشريف رتبة يصير  
 ذلك العارف قلبا للعالم كلها والظهورات جميعا وهو المتحقق بالولاية  
 المحمدية والمشرف بالدعوة المصطفوية على صاحبها الصلوة والتحية فإ  
 لا قطاب والابدال والاوتاد داخلون تحت دائرة ولايته والافراد والاحاد  
 وسائر فرق الاولياء منذ رجون تحت انوار هدايته لما هو النائب  
 مناب رسول الله والمهدي المهدي جيب الله وهذه النسبة الشريفة  
 العزيزة وجودها مخصوصة بأحد المرادين وليس للمريدين في هذه  
 الكمال نصيب هذا هو النهاية العظمى والغاية القصوى ليس فوقه  
 كمال ولا اكتم منه نوال لو وجد بعد الوفاء سنة مثل هذا العارف  
 لا غنى له وليسوى بركته الى مدة مديدة واجال متباعدة وهو الذي  
 كلامه دواء ونظرة شفاء والحضرة المهدي سيوجد على هذه النسبة  
 الشريفة من هذه الامت الخيرة ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء  
 والله ذو الفضل العظيم وحصول هذه الدولة القصوى منوطة  
 بانتمام طريق السلوك والجدبة تفصيلا مرتبة بعد مرتبة واكمال  
 مقام الفناء الائمة والبقاء الاكمل درجة بعد درجة هذا لا يتيسر الا  
 بكمال متابعة سيد المرسلين ومبيب رب العالمين عليه وعلى الله  
 من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها الحمد لله الذي جعلنا من  
 متابعيه والمسؤل من الله سبحانه كمال متابعتة والشبكات علي الاستقامة  
 على شريعته يرحم الله عبد اقال امينا وهذه المعارف من الاسرار  
 الدقيقة والرومن الحقيقية ما تكلم بها احد من اكابرة اولياء وما  
 اشار اليها واحد من اعظم الاصفياء واستأثر الله سبحانه هذا العبد

له قلبه والظهورات في احوالهم الفاضل ومن وصل الى هذه النسبة فهو جسد الامام عليه السلام من احوالهم الفاضل

بکذه الاسرار و انشاءها بصدقة حبیبہ علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام  
ولنعمر ما قال فی الشعر الفارسی بید

بیا بد تو ای خواهر سُبُلَت گمن

اگر باو شہ بر در سپرز

لیس قبولہ تعالیٰ معلقا بشئی و لا مسبباً بسبب یفعل اللہ ما یشاء  
و یحکم ما یرید و اللہ یختص برحمۃ من یشاء و اللہ ذو فضل  
العظیم و صلی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ و صحبہ و سلم و بارک  
و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکة المقربین و علی عباده  
الصالحین و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ  
الصلوٰۃ و السلام منها ایشان را ہمہ ما مقتدرکہ و بنیامی ترا آخرت گردانیدم جناب  
حضرت عروۃ الوثقی قدس سرہ العزیز کتبوی و در معنی این کلام  
نوشته اند کہ بعضی تمتعات این نشان فانیہ کہ موجب تقیص درجات اخرویہ است  
در حق ایشان نچنین بود کہ نعیم و نیا حکم نعیم آخرت پیدا کرد و نیز هر چه در دنیا مشہود گرد و دلی  
شائبہ ظلمت نیست و این نشانات اب حکم بے ازالہ این شائبہ جلوہ گر شودند و اگر آنسر و  
دین و دنیا را این دولت عطا فرمودہ بودند حضرت مجدد الف ثانی را از غایت  
کمال اتباع آنسر و ارگرا زوشس خوان آن حضرت صلی اللہ علیہ و سلم نصیبہ  
داوہ باشند می شاید چه ہر کما لے کہ سبب بر او بود کمل تابعان او را از ان نور نصیبہ رسد  
و ایشان نیز بآن نصیبہ در بعضی مقومات خود اشارتہا نمودہ اند و نیز می تواند بود  
کہ مراد از این فرمودہ ایشان آن بود کہ ہر چہ مشہود و عارف اکمل باشند اما تا در قید  
حیات اینجہانی است مقید جبل الخیال است و خلاصی بکلی از قید خیال در این نشانات محال  
چنانکہ مولانا رومی قدس سرہ قریباً احتضار می فرمود مشنوی

تا خرام در نہایات الوصال

من شوم عربان ز تن او از خیال

گر آنکه فرمے را از کمال کمال تا بیان انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام بطیفیل ایشان بہرہ رسیدہ باشد  
 چہ خلاصی از قبہ خیال در این نشاء در ولایت نبیاست کہ باصل الاصل  
 متعلق است منہما ایشان را از اسرار انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کتبہ ربانی  
 و حقیقت بیت المقدس بہرہ فراوان بخشیدند کہ مایفہم من مکاتیبہ المتعددة  
 منہما ایشان را از آفاق و انفس معاملہ نمودہ اند کہ نفس نزد آن چون آفاق است  
 بیان مجمل آن در رسالہ مہبہ و معاد نمودہ و مفصل تفصیل در مکتوب چہل ستیوم  
 از جلد دوم فرمودہ اند و معاملہ کاروتیہ را در آن اثبات نمودہ اند و رقم کردہ کہ این  
 دولت عظمی است کہ بعد از زمان اصحاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین  
 کم کے باین مستند گشتہ است ہر چہ در این سخن مستبعدے نماید و مقبول اکثری  
 نیگردد اما اظہار نعمت عظمی مے نمایم کوتہ اندیشان قبول کنند یا نہ این نسبت فردا  
 بروجہ اکمل در حضرت مہدی علیہ الرضوان ظہور خواہد یافت منہما آنکہ  
 حق سبحانہ ایشان را بحق الیقین مشرف ساختہ کہ حق الیقین دیگران نزد آن علم  
 الیقین است چنانچہ این معنی را در مکتوب چہارم از جلد دوم بیان نمودہ اند  
 و فرمودہ کہ انما این حق الیقین چہ گوید اگر گوید کہ فہم کند و چہ در یاد این معارف از حیث  
 ولایت خارج است از باب ولایت در رنگ علمای ظواہر و در آن عاجزند و در  
 درک آن قاصرین علوم مقتبس از مشکوٰۃ انوار نبوت اند علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ و  
 والسلام و التقیۃ کہ بعد از تجدید الف تانی بہ تبعیت و وراثت تازہ گشتہ اند منہما  
 بایشان را ہی کہ ورامی جذبہ و سلوک است نمونہ اند از براہ اقتباس نبوت تعبیر فرمودہ  
 و بیان آن در مکتوب چہد و یکم از جلد اول کردہ اند منہما ایشان را بحال متابعت  
 سید انبیا بمقامیکہ فوق مقام رضا است مشرف گردانیدہ از زاہد محبت ذاتی  
 تعبیر نمودہ اند و آن بسیا غریز الوجود است کہ کسی از اولیا بآن اشارہ نفرمودہ اند

منها ایشان را درجات و ولایت ثلاثه صغری و کبری و علیا که ولایت اولیا و انبیا و ملائکه است  
 میگشاید گردانیدند و محقق ساختند بدان چنانچه در مکاتیب علیه مبین و مشرح است  
 منها ایشان را بمحض الطاف خزینه رحمت گردانیدند چنانکه در مکتوب فیضه با بزرگم  
 از دفتر اول بیان یافته منها بایشان معلوم گردانیده اند که از ایشان تا ظهور محمد ص  
 آخر الزمان چون ایشان دیگرے باین محال بظهور نخواهد آمد منها در رساله  
 صید و معاد نگارش فرموده اند که در اوایل حال می بینم که در مکان طواف  
 می کنم و جمع دیگر نیز در آن طواف با من شریک اند و بطوی سیر آن جماعت تا  
 حدیست که تا من یکدوره طواف را با بنجام می رسانم آن جماعت دوسه قدم مسافت  
 قطع میکنند و در آن اثنا معلوم می گردد که این مکان فوق المرش است و جماعت  
 طواف کنندگان ملائکه کرام اند علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام و اللّٰهُ  
 یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَّشَاءُ و اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ منها ایشان را  
 بتجدید الف ثانی بیشتر گردانیدند چنانچه ذکر یافت و این همه خصائص آن بیان  
 شد و خدمت مولاناها ششم از جمله خصائص پنج خاصیه عظیمه در عبارت  
 تازی در کتاب خود ذکر کرده است و آن این است الا ولی مند رجعت فی  
 دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین و مصاحبا  
 بین الفشتین و هی مرقومه فی المکتوب السادس من المجلد الثانی و الثانی  
 و صوله سوره بمقام المقربین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین کما اراد  
 اصحاب الیمین فوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و هذا مسطوره  
 من قلمه الشریف فی المکتوب الاربعمین من المجلد الثانی و الثالثه کلام  
 سبحانه و تعالی معه قدس الله سره شفاها و ذلك لا فراد الانبیاء  
 علیهم الصلوٰة و الطیبات و قد ینکون ذلك لبعض الکمل من متابعیهم

بالتبعية والوراثة واذا كثر هذا القسم من الكلام مع واحد منهم سمي محدثنا  
 كما كان ابي المومنين عمر رضی الله تعالى عنه **واشارة** بين است آية  
 ورياض خاص نحو حضرت عروة الوثقى مرقوم فرمود است که حضرت مجدد  
 الف ثانی راضی الله تعالى عنه بوراثة جد مبارک ایشان فاروق اعظم  
 صحّت بفتح وال گردانیدند الحمد لله على ذلك والرابعة منذ رجعت  
 في المكتوب التاسع والسبعين من الجلد الثالث وهي انه سبحانه  
 اعطى له قدس سره ذاتا قيوما للعالم الذي هو اعراض مجتمعة  
 وانما مسترة في المعرفة التي يتعلق باصله ان طينته من بقیة طينة  
 نبیه علیه الصلوة والسلامه كطينة الغلظة من بقیة ادم علیه السلام  
**و** از خصائص عظمی آن است که قریب با یام وصال فرمودند که هر که ای که در نوع  
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند بوراثة و تعبیت سید البشر علیه الصلوة  
 والسلام بدان محقق ساختند و اگر خواهم آنرا بمقدّمات معقوله معقول مستمعان  
 نمانیم نهجی بیان فرمودند که مستمعان معلوم نمودند همنها من فرمودند که نسبت  
 خاصه مائتا الفراض این نشان در فرزند ان ما خواهد ماند همنها از همه عجب تر  
 از خصائص ایشان آنکه حق سبحانه ایشانرا با وجود تبیین و وراثت به نصیب  
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تفصیلا در مکاتیب علیه مندرجه است  
**مصرعه** قلم اینجا رسید سرشکست بیت

گر بگویم شرح این عجب بشود | شنو می هشتاد من کاغذ شود |

اگر عالمی عارفی بانصاف در مکاتیب لطیفه و رسائل ایشان عبور فرماید  
 بیش از این بخصائص ایشان پی برده و همین مقدار که بیان نموده شد نیز بسپا  
 است اذعان و قبول از خوانندگان و شنوندگان در کار بعین

راز جز بار از دان ابنز نیست      راز اندر گوش منکر راز نیست

اگر پیش از این شوق اجتماع احوال مبارک ایشان از قسم معارف عملیه و کمالات سنییه و خصوصیات مالیات و نکات نادرات راجویان باشند سپس بمقامات مولانا شام علیه الرحمة که مسمی بزبدۀ المقامات است یا بحضرات القدس که جمع صولا نابدالدین است که هر دو اکابر از جمله خلفای جبهت مندا ایشان اندر جمہا بہما رجوع نمایند تا تفصیل احوال ایشان کیفیت مقال والامی نشان معلوم گردد و کما این حقیر در این منتخب رنگش بجای آوردم بدانه اتفاقا نموده

تذکرہ عاشقہ از منتخب تذکرہ بعضی عبادات یومی و سالی حضرت  
مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

خدا مت حضرت مولانا شام علیہ الرحمۃ در مقامات خود می نویسند کہ از زبان  
المام ترجمان حضرت مجد الفتنای رضینم کہ بتقریب می فرمودند عمل کار ما چه  
باشد هر چه با عطا کرده اند محض فضل و صرف کرم میدانیم اگر مثلا امری بہانہ کرم باشد آن  
متابعت سیتا لا ولین والاخرین صلی اللہ علیہم و آلہم و صحبہم وسلم خواهد بود  
کہ مدار کار خود را بدان میدانم هر چه با داده اند از راه این اتباع داده اند جز بیا و کھینا و هر چه  
نداده اند آن بسبب نقضی در متابعت کہ از راه بشریت رفته باشد هست و فرموده اند کہ  
یک روز بہر طور در آمدن بجلا اول پای رست نهادم آن روز چندین احوال بر من بسته شد  
می آمدند کہ خدمت ایشان روزی بسرعت جبهت غلبہ بول بہتو مناشدند و باز بسرعت  
تمام بیرون آمدند آب طلبناشته است مبارک شسته باز بہتو مناشدند بعد از فرغ از متو مناشد  
کہ بیرون تشریف فرما شدند عنایت نمودند کہ تقاضا کے بول سیتلا می نمود بسرعت  
بمتو مناشد آمد و نشسته بودم کہ نظرم بر پشت ناخن افتاد کہ نقطہ سیما بر و بود کہ



برای امتحان قلم نهاده بودم آن نقطه سیاهی که از سباب کتابت حروف قرآنی است لائق  
 و رعایت ادب مطابق ندیدم با وجودیکه از غلبه تقاضای محنت داشتیم لیکن آن محنت  
 پیش این محنت ترک دب حقیقت نمودیم و آن نقطه سیاهی شستم و باز آمد آورده  
 اند که روزی بخادم فرمودند که چند نفر نقل حاضر کن خادم شش نفر نقل حاضر آورد در عتاب  
 رفته فرمودند ای نیک صوفی ما آن قدر شنیده‌ایم که **اللَّهُ وَتَرَىٰ يُحِبُّ الْوَاتِرِينَ** عایت از  
 مستحبات است مردم مستحب چه نوشته اند مستحب است شسته است سبحان و تعالی اگر دنیا  
 و آخرت را بیک علی که دوست داشته حق عز و جل باشد بدهند هیچ نداده باشند فرموده اند  
 که ما بر عایت مستحبات تا بآن حد توجه داریم که وقت شستن روی قصد میکنیم که اول آب بر  
 خدیه بین رسد که آنهم از مستحبات است می آرند که از ایامی که تمام بصوم نمودند چون پرسیده  
 شد از سبب آن فرمودند که قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آنروز  
 استنجاشده باشد و فرمودند که والد ماجد ما علیه الرحمة مها کن در روز رمضان استنجاشی کردی  
 اگر بضرورت واقع میشد آنرا قضای شستن فعم السلف و نعم الخلف می آرند که  
 یکی از حکام عهد که در کار ایشان نزدی داشت از افاضی القضاة وقت که همسایه حضرت  
 بود در خلوتی پرسید که شما مردم عالمید و صادق القول و صاحب یانت از حال عزیزیکه  
 همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنی این طائفه از دریافت ما دور است اما این  
 اینقدر میگویم که شایده اطوار این بزرگوار را با طوار او یکا ما مقدم یقینی دیگر سخنید زیرا آنکه چون  
 ریاضات عجیبه طاعات کثیره کمال متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذاشت شاید محبتان  
 ایشان بمبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدم آن تردد برخواست بنویسند  
 احوال جنگه داریم که هنوز کم نوشته اند الحق چنین بود که این عالم منصف سخن منصف فرمود جز **اللَّهُ**  
 نبیامی آرتد از درویشی که خدمات آب و صنوف مصلی و ما يتعلق بامور العبادات حواله او بود  
 می فرمود که تمام روز همان ساعت قبوله ایشان در شب ثلث دوم فرصتی بکار خود می یابم و در

این دو وقت را از تیباط عاآن حضرت فرصت نیست همچنین اصحاب خود را به کثرت دوام ذکر و مراقبه و حضور تخریص می نمودند و میگفتند که این دارد اعل است و فرح کثرت کار حضور باطن را بر عایت آداب اعمال ظاهر جمع ساخته در کار باشد با جمعه عمل مبارک ایشان در صیغ و شتاب و سفر و حضر آن بود که نصف خیر غایب و گاه کثرت آخر شب بر خاسته ادعیه مسنونه آن وقت خوانده وضو در کمال سباحت و احتیاط می نمودند و بر آن نبودند که دیگر در وضو آب بدست مبارک ایشان ریزد و در آب وضو آن قدر احتیاط بنظهور میرسد که فوق آن متصو نباشد استقبال قبله را در آن عایت میکردند تا در وقت استن رطلین بسوی شمال یا جنوب منحرف میشدند و سواک او هر وضو و وضو را در هر نماز لازم می داشتند الا ماشاء الله تعالی و هر عضوئی را سه بار تمام می شستند و هر بار بدست آب زان عضو چکیده افتتاندند که شمال و تقاطری مانند در عضو مسوله و نه در پد فاسله و چنان می نمودند که چون در طهارت و نجاست فاسله وضو اختلاف است هر چند فتوی بر طهارت است اما عمل بر احوطی نمودند و در غسل هر عضوئی کله شهادت دور و در رانین با دعیه نوره و دیگر که در کتب حدیث چون تکمله مشکو و بعضی کتب فقه و عواید آمده می خوانند و بعد از ادای وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعا نیکه آن وقت نوره است می خوانند و متوجه مسجد میشوند و با امانت و حضور و جمعیت تمام در طول قنوت تجمد ادای نمودند بجز آنکه طاعت بشری بی تابند الهی جل شاد در ادای آن مابخر حاضر است در اول حیوان بیشتر در تجمد و صحنی و فسی زوال بکار قرأت سوره می نمودند چنانکه گاهی قراة آن سوره بهشت او مرتبه در کل آن صلوات می کشید و گاهی کم و گاهی زیاده و در او افر بیشتر در نماز به ختم قرآن همیشه استمال نمیند بعد از ادای تجمد بختشوع و استغراق تمام فاشوس مراقب می نشستند و پیش از صبح به و سه ساعت ساعتی بر طبق سنت می غنودند تا آنجا که بین انومین بنظهور انجامد و باز پیش از دیدن صبح بیدار شده نماز فجر می پرداختند و سنت با دعا و در روزه ادا نمودند و میان سنت فرض تکرار سبحان الله و بحمد سبحان الله بطریق خفیه میکردند و وقت

چسیده

فرض میسجد آمده بایاران ادائی نمازی فرمودند و تا وقت اشراق با اصحاب خود حلقه زدند و مرتب  
 می نشستند آن گاه نماز اشراق را بطول قرأت چهار رکعت بدو سلام و اذ فرموده پس بیجا  
 و اوجیه فائوره که در آن وقت است می پرداختند بعد از آن بحرم رفته سحظه از احوال  
 مستورات و اطفال خبر می گرفتند و آموخته را که بمعاش تعلق داشته می فرمودند  
 بعد از آن بخلوت می شدند و بقرات قرآن مجید مشغول میشدند بعد ادائی تلاوت  
 طالبان را احضار می فرمودند و کیفیت احوال استفسار می فرمودند بعد غلص اصحاب  
 را طلب نموده با سرار خاصه لب می کشوند و از اجتماع سامعان را از خود روبروه القاء  
 نسبت و اعطای نعمت می نمودند و هر یک زیاران را بموافق حال و ملائمت استعداد  
 بامری دلالت میکردند و بر حال فائض شده اطلاع می بخشیدند و بمثل همت اتباع  
 سنت و دوام ذکر و حضور مراقبه و اخفای حال تا یکدیگر میگردند و میفرمودند که اگر تمام  
 دنیا و ما فیها یک فعل بر حلی و سبحانه و تعالی معلوم کرده بمقتضای آن عمل میسر شود غنیمت  
 عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بزخرف ریزه چند جوهر نفیس خراج عالم را بخرد و  
 بجا و لا طائل روح بدست آرد و میفرمودند در ترغیب تکرار کلمه طیب لاله الله الا  
 الله که کاش در جنب این کلمه طیب تمام عالم حکم قطره میداشت نسبت بدریا محیط  
 این کلمه طیبه جامع کمالات و ولایت و نبوت است و مردم تعجب دارند که بیک گفتن  
 این کلمه طیب چگونه دخول جنت میسر شود و محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را  
 بیک گفتن این کلمه بخشند و بهر پشت فرستند گنجایش دارد و اگر برکات این کلمه را  
 شمرت کنند تمام عالم همه را بدلا بآباد مهور و سیلاب گردانند و نیز فرمودند که حصول برکت  
 و ظم و عظمت این کلمه باعتبار درجات قائلان است هر چند گوینده عظیم تر برکت و عظمت  
 آن پیشتر و این مصرعه بر زبان مبارک می رانند مصرعه

ببیندک و وجه حسنا اذ ما زد ته نظراً

عورات  
میپروند

خذف

صحبت ایشان بیشتر خاموشی میگذشتت یاران ایشان را از غایت مهیبت و کمال خشوع  
 و ادب که می بود ز بهره انبساط نداشتند و تمکین ایشان بمرتبه بود که با وجود دور و این  
 احوالات عظیمه هرگز آفتاب تلون برایشان ظاهر نمیشد چون ضحوة الکبری میشد هشت رکعت  
 نماز در خلوت او انموده باز بحکم تشریف می بردند و بآن جماعت طعام تناول نموده  
 خوش نفس نفیس توجه فرموده بهمه فرزندان و در ایشان یک یک از هر چه پخته شده بود  
 می رسانیدند و اگر از تعلقان کسی حاضر نموده قسمت او را می گذاشتند بعد از تناول  
 طعام ادعیه ماثوره که در آن وقت آمده می خواندند و در اخیر ایام عزلت گزیدند و اغلب  
 صائم می بودند و طعام در همان خلوت خانه تناول میکردند و قرأت فاتحه چنانچه بعد  
 از طعام معمولست از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیح نیامده است و هر  
 روزی که مفطر می بودند یکبار پیش از نیم روز طعام تناول میکردند و آن بنایت  
 قلیل مع ذلک می فرمودند که چه توان کرد بحکم اقتضای آخر الزمان در گر سنگها کمال اتعاع  
 آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه و اله و صحبه و سلم میسرنمی شود میفرمودند  
 امری که عارف از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون خوردن نیست  
 گاه تجمد صورت مشاهده که و رات آن بنظر می در آید و طعام را به خشوع و حضور  
 تمام تناول می فرمودند یاران را نیز آنوقت بحضرت و خشوع تاکید می نمودند وقت  
 طعام زانو می بسیار خوابانیده بین رابران می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده میشد که  
 هر دو زانو بر داشته اکل میفرمودند بعد از تناول طعام لحظه چند به حکم سنت قیلوله  
 میکردند مؤذن ایشان در اتول وقت ظهر اذان می گفت بعد از شنیدن اذان  
 بلا اهل متوجه وضو میشدند و بسنت زوال صبر و اخلاص می فرمودند که حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و اله و صحبه و سلم از زمان بعثت تا زمان حالت  
 از دنیا سنّت زوال ترک فرموده اند قرأت در آن گاه از طوال مفصل میبود و گاهی

از قصا بعد از آن چهار رکعت سنت بگیر میگذارد و بعد از فراغ نماز ظهر نشسته از حافظ جزوی یا کم و بیش می‌شنیدند و اگر دست بود می‌فرمودند و اگر حافظ حاضر نبود می‌خود بخوت تلاوت میکردند و نماز عصر اول وقت بعد از خروج مثلین ادای می‌فرمودند و چهار رکعت قبل از عصر سنت ترک نموده اند بعد از قریب بوقت غروب بایران بسکوت بطریق مراقبه می‌گذرانیدند و در این حلقه های فجر و عصر باطن متوجه احوال مستر شدان میشدند و نماز مغرب را اگر خیم نبود می‌در اول وقت او کرده بعد از ادای فرض بهمان جلسه سوره بار کلمه لا اله الا الله و احد لا شریک له الخ می‌خوانند و در اخر فصل بین استیغفار نفس زیاده از خواندن اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام نمی‌نمودند بعد از ادای دو رکعت سنت او امین با دعوی با توره که در آن وقت آمده می‌پرداختند و او امین شش رکعت بگیرد و او امین دو گاه چهار رکعت بگیرد و او امین سه رکعت شراخ حدیث گفته اند که مراد از شش رکعت که در حدیث شریف آمده همراه دو رکعت سنت خواهد بود و سوره واقعه را غالباً در آن می‌خوانند و نماز عشاء را بعد از زایل شدن بیاض افق که تزد اما هم اعظم ره شفق عبارت از است ادای نمودند و چهار رکعت قبل و بعد از فرض عشاء سنت ز و اند سوائی دو رکعت مولا که می‌خوانند قرأت در چهار رکعت سنت آخرین الحمد سبحه و سوره تبارک و قل یا ایها الکفرون و قل هو الله احد می‌فرمودند و گاه در آن چهار رکعت چهار قل خوانده می‌شد و بعد از ادای و تراگر در چهار رکعت مذکور قرأت سوره نمی‌شد سوره الحمد سبحه و سوره الملهک می‌خوانند و سوره دخان را نیز اول شب می‌خوانند و بایران را بخواندن این سوره در آن وقت دلالت می‌فرمودند و در رکعت اولی از وتر سبج اسم و در ثانیه قل یا ایها الکفرون و در ثالثه سوره اخلاص می‌خوانند و با قنوت حنفی قنوت شفا می‌رهم ضم می‌کردند بعد از ادای و تزد و رکعت نشسته او می‌فرمودند

و در رکعت اولی اذ انزلزل و در ثانیه قل یا ایها الذین آمنوا و در او اخر بطریق ندرت این دو  
 رکعت ادای یافت و می فرمودند که فقها را در آن قیل و قال است تسبیح و سجده که بعد از وتر است  
 شده نمیکردند و میفرمودند که بعضی علمای بزرگ است آن فتوی داده اند و تر را گاه اول  
 شب گاه آخر شب ادای کردند و در اول شب اگر ادا نموده بودند در آخر شب تکرا  
 نمی کردند و می فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه سلم فرموده اند که در  
 یک شب دو و تر نباشد بعد از ادای صلوٰة عشاء و تر زود بیضی رفته می غنودند قبل  
 از اضطجاع آیات و ادعیه ماثوره را می خوانند و میفرمودند که بیداری بعد از عشا  
 بیداری آخر شب را فتوری اندازد و در روز و شب اکثری خوانند خصوصاً  
 شب جمعه و روز جمعه و شب دوشنبه و روز دوشنبه و در او اخر یا ران ر شب  
 جمع جمع کرده هزار بار در و می فرستادند بعد از ادای آن در و ساعتی مراقب شد  
 بانگسار تمام دعای کردند رساله دعای ماثوره جمع نمودند بار ساله صلوٰة که جناب  
 که جناب شیخ ابن والانس محبوب سبحانی قطب ربانی عوث صمدانی  
 سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه ترتیب داده اند میخوانند  
 و نماز جمعه مسجد جامع و عیدین به صلی حاضر میشوند و ظهر را نیز بعد از ادای نماز  
 جمعه احتیاطاً می گذارند و در روز عید اخنی تکبیرات را در راه بلند می گفتند  
 و آجیانابا بر فتوی مضمرات پست و در عشره ذی الحجة بصیام و قیام و خلوت  
 و کثرت عبادت و تبتل میگذرانیدند و در آن عشره موسی و ناخن نمیکشیدند  
 تشبه بحاجیان چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه مردم می کنند نمی کردند  
 و در آن عشره هر روز و شب قرآنة مسودة و الفجر می فرمودند و کذا که در باقی  
 آن شهر نیز قرأت آن سوره مذکوره میکردند و صلوٰة کسوف خسوف میگذاردند  
 و نماز تراویح را در سفر و حضر به همین تمام او امین فرمودند و ختمهای قرآن که میخوانند

دو در این ایام خود دو ختم یا سه ختم می کردند و در میان هر ترانج گاه بسکوت می گاه با دومیه  
آن وقت که آمده است می پرداختند و در غیر رمضان نیز ختمهای مکرر در هر ماه می نمودند  
و ختم احزاب که معمول شده نمی فرمودند که در مسنون بودن آن سخن است وقت تلاوت  
از سیماهای ایشان چنان معلوم می شد که اسرار حقائق قرآنی و برکات آیات فرقانی بر ایشان  
فائض می گشت فرموده اند که عزیزی فرموده که بدستخط حضرت مولانا یاقوت چرخ  
نوشته دیده شد که در ختم احزاب بدیست

فاتحه انعام و یونس که طه ای هم نام

عکسبوت آنکه زمر بین اقامه در آن اسلام  
در سفر با نیز در محله نشسته تلاوت قرآن می نمودند و می آند که گاه چهار جزوه و گاه سه گاه  
یک و بیش در محله تلاوت می کردند و اکثر محققین و تارکین می کشیدند تا نظر بر عورات مردم نه افتند  
تسبیح رکوع و سجود اکثر پنج یا نه یا یازده در حالت انفرادی می رسانیدند که در نماز رعایت  
سنن و مندوبات و آداب نماز حضور قلب نماید این رعایت با همه ذکر است که نباید  
کرد امر است سبحانه و توبه با و نیز می فرمودند که مردم بهوس ریاضتها و مجاهدتها نمایند  
امتیح ریاضت و مجاهده برابر رعایت ادب نماز نیست لایستیا نمازهای فرض و واجب  
وسنن و آوائی نماز بنوعیکه می فرمودند بس مشکل است و لهذا حق سبحانه می فرماید  
إِنَّمَا لِكِبْرَةِ الْإِلَهِ عَلَى الْخَشِيِّينَ و در رکعت نماز تحمیه مسجود تحمیه و حضور اترک نمیکردند  
و در رنگ سنن مؤکده سنن زوائد و در سفر و در حضر بے تکلف و دامیکه دهند و در آنکه زیادتی  
و نقصان در غسل و فصل با توره در وظهور نیاید اعیان طایف بجای آوردند و بجز ترانج هیچ  
نماز فضل را بجامعت او انبیکردند و بنماز استخاره شروع در کارهای می نمودند و گاه  
باستقامتی قلب دعای مسنون اکتفا داشتند اما در هر مهم کلی و جزوی استخاره لازم  
داشتند و گاه چند مهم را بیک استخاره جمع می کردند و آنها را در آن تعداد می نمودند  
و اگر در مهم اول استخاره فراموشی بوقت یاد آمدن آن می فرمودند و در تشهد

در این استخاره سه بار

اشاره سببش می کرد و دومی فرمودند که اگر چه ظاهر بعضی احادیث دلالت مینماید و نیز بعضی روایات  
حنفیه هم در جواز آن آمده است اما چون نیک تتبع نموده اند احوط و مضی به ترک آن معلوم  
شد که بسیاری از علمای حرام و مکروه هم گفته اند چون امری میان حل و حرمت دارد  
شود و ترک آن اولی است و نیز عمل حنفیه در روایات بر صل و ظاهر الروایت است و امام  
بهمداتیان آنرا در صل ذکر کرده و آن در نواز آورده و در آخر جلد اول مکتوبه دین  
باب آورده اند و گاهی در بعضی نوافل احتیاطاً بعمل آورده اند تا بعد از ادای  
فرض برای ارواح گذشتگان و برای مهمات دین و دنیا چنانچه مشهور شده نمی خوانند  
که فقها آن را مکروه داشته اند و بعد ادای نماز فجر و عصر دست برداشته و عامی کردند  
آمار سه نماز دیگر غالباً نمی کردند و تا آنکه خلف امام راستمن نمی شمرند و خلف بر و ناصر  
نماز جایز می داشتند و بر هر بزرگوار نمازی گزارند و عبادت مرضی می نمودند و آنچه  
مانوره بر مرضی می خوانند و در رفع مرض بعضی مرضی توجه می گماشتند و بسی امر  
بنوبه آن مظهر فیاض مرتفع می گردید و به زیارت قبور می رفتند و با استغفار و دعوت  
مانوره اعانت می نمودند و نیز بنوبه خاص متوجه احوال موتی میشدند و او اهل چون  
بزیارت پیر و پدربزرگوار خود می رفتند دست بر قبر مبارک می رسانیدند که فقها تجویز  
آن نمودند و او حاضر ترک فعل کردند که منع نیز در این باب آمده و با جمله تقبیل قبور را  
مستحسن نمیداشتند اما استغانت از موتی تجویزی نمودند و آجابت دعوت می فرمودند  
مگر آنکه در مجلس منکرات می بود و ذکر چهار جزء در مواضع معدوم و مشرعه کتکبیر است  
التشریق و غیره تجویزی کردند و حالیکه سر مومی مخالفت بشریعت و ادای اهل سنت  
و جماعت می داشت قبول نمیکردند و دومی فرمودند که احوال تابع شریعت است  
شریعت تابع احوال که شریعت قطعی است بومی ثابت شده و احوال ظنی است اشکاف  
و الهام ثبوت یافته و دومی فرمودند که عجب است در بعضی درویشان خام نا تمام که

فانچه بعد از نماز بعضی برای مهمات



کشف خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت این شریعت با بره اقدام می نمایند و حال آن که حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بآن مرتبه علیا اگر زنده میبود غیر از متابعت این شریعت نمی کرد و این تهیستان بے سر و برگ را چه رسد و رآمی علمائی ما تردیدیه را بر سلسله اشعریه می گزینند و می فرمودند که این بزرگواران از مداخلت فلسفیه دور اند و بافتنیاس نوزنبوت نزدیک تر و خواص بشر را از خواص ملوک و نبوت را از ولایت افضل می گنند اگر چه ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سر کز ترجیح میدادند و واتی عشرت را بر واتی عزالت بهتر می دانستند و جمیع اصحاب را بر جمیع اولیای امت فضل میدادند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک صرف می نمودند و از اجتهاد و رآمی می دانستند و از هوا و هوس که مناسب شان ایشان نیست دور می داشتند و طریقه نقش بندیه را بر طرق سایر مشایخ فضل میدادند و این طریق را طریق اصحاب کرام میدانستند بعلت آنکه این اندر لاج النهایه فی البدایه میدانستند و می فرمودند که اهل این طریقه فرموده اند که نسبت ما فوق همه نسبتها است از آنکه طریقه ایشان در متابعت سنت است و رعایت عمریت فوق دیگر طرق است لاجرم نسبت ایشان بر فوق نسبت سایر طرق باشد و در خصصت ما که بعضی متأخرین این طریقه بر خلاف طریقی مبارک حضرت خواجہ بزرگ و خواجہ علاؤ الدین عظامه و خواجہ یاد ساقدن سوا الله اسلهم اعدا ث نموده اند نمی پسندیده اند و شیعیه حلی لدین ابن عربی قدس سره را بزرگ میدانستند و نیک یاد میکردند و میگفتند که با وجود این محبت که مرایشیخ است قدس سره بعضی علوم کشفی شیخ را نمی پسندم و حق بر خلاف آن معلوم می شود و اما چون این خطای کشفی است در رنگ شطائی اجتهادی از موافقه دور است و لیکن مقلد محبت مدخطی چون محبت خود را مخوف نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او در پیروی آن کشف خطا را مخوف است که

کشف یکی بر دیگری حجت نبود و در این ایام ارشاد نیز در کس بعضی کتب بنی چون بیضای  
و صحیح بخاری و مشکوٰۃ و عوارف و بیزدوی و هدایه و مواقف می فرمودند  
و طلبه را بر تحصیل علوم دینی تخریب می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریق صوفیه مقدم  
میداشتند و چون سفر می کردند در ایام سنونه سفر می کردند و مقید بساعات نجومیه  
نمودند و می فرمودند که نحوست ساعات بعد از ولادت آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام  
مرتفع شده بتأیید این حدیث که الا یامر ایام الله والعباد عباد الله و دیگر اوعیه  
مانوره که در آن ایام آمده می خوانند و همچنین در منازل و فرود آمدن اوعیه مانوره  
را ترک نمیکردند و نیز دعوات مانوره را در پوشیدن لباس و پوشیدن آب و  
تناول طعام و دیدن ماه و آینه هم می آوردند و تفصیل اوعیه مذکوره بایر او  
آنها در رساله یومی و بسلی ایشان باید طلبید اینجا اختصار بحکایت آن حضرت  
حضرت ایشان کثیر الحمد و استغفار بودند و بهمت قیاس هم شکر فراوان  
بزبان می آوردند باندک ترک اوب استغفار کثیری نمودند و اگر غلبه میرسید میگفتند  
که شامت اطوار ما است اما بلیه را صابون بسیار جنایات می داشتند و زینہ  
بساع و جات می فرمودند روزی یکی از ایشان پرسید که باعثی که سلطان وقت از  
ادب شما و ز منوره آنرا شاد او چه بود فرمودند که باعث فعال بد ما بود و این آیه  
بَرَحُوا لِمَا أَحْسَنَّا لَكُمْ مِنَ مِصْنَعِنَا فَمَا كَسَبَتْ آيِدِيكُمْ وَبَيْنَ هَمِّكُمْ شَرٌّ  
عمل و دید قصو اعمال برایشان استیلا تمام داشت و یا ساز و دلالت می نمودند  
و می فرمودند که عمل صاحب رجب چنان نابود می سازد که آتش همی را باید که  
قبایح خفیه خود را در نظر آورد و حسنات را متهم دارد بل از امتیان آن حسنه فشر منده گردد  
و در ایام محبس یکی از رؤسایان عربینه نوشته از قبض حال و ملامت خلق شکایت نموده  
ایشان را رجوا باین رقیبه سرسده شتند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلٰی عِبَادِهِ

نحوست ساعات بعد از ولادت آن سرور مرتفع شده

مخلصان

الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید آنجا و ملامت خلق نوشته بودند این خود جمال این طائفه است و بمنقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرباشد و اول حال که این فقیر این قلعه رسیده محسوس میشد که انوار ملامت خلق از بلاد و قری و در رنگ سخی بهمان ذراتی پے پے میرسید و کار از حقیض باوج میرسانید سالها بنزیریت جمالی قطع مراحل می نمودند الحال بنزیریت جلالی قطع مسافت می نمایند در مقام صبر بیک در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت ظهور فتنه ندوق مانند است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد که جنای محبوب از وفای او پیشتر گذشتن است چه بلا شد که در رنگ عوام سخن کرده اند و دور از محبت ذاتیه رفته اید و خلاف گذشته جلال را پیشین جمال انگارند ایلام را زیاد از انعام تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب براد خود است و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود و اینجا وقت و حال در آن وقت و حال سابق است مشتقان مابینهما انتحی کلامه الشریف :-

تذکره حادی عشر از منتخبانے در ذکر بعضی علوم مبارک  
و اسرار و خوارق و کرامات حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنہ

مخفی نماید هر که از خوان الوان ایشان چاشنی دیده و از مکاتیب رسائل و الامی ایشان بهره یافته پے بعلمو مراتب معارف ایشان برده باشد که هر یک بجه اسرار شریعت و حقیقت است بحکم کلامه صوفی که مراد الله وجه قائله که المرء مخفی نحت لسانه ناپار پی بعلمو مرتب و مومنزلت صاحب آن مقال خواهد بود

لطائف تو عیان است نشین شکر بیزی | که در کلام تو قدر تو می توان دیدن

خدمت حضرت مولانا هاشم علیه الرحمة می نگارند که عالمی عالمی در تو صیغ

و تنصیر

لطائف

مقولات ایشان میگفت که کتب رسال قوم تصنیف است یا تالیف تالیف آن است  
 که سخنان مردم را بسباق و سیاق نیکو جمع کنند و تصنیف آنکه علوم و نکات را در  
 خود را از مهارت علمی و علوفطرت که بظهور رسیده باشد خواه با الهام ربانی خواه بکشوف  
 صادق جلوه گرفته باشد و رنگارش آرزنده نماید و که از میان اهل روزگار تصنیف  
 رفته بود و همین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضی مؤلفان در تالیفات خود از زاویه  
 طبع و علم خویش صرف می آورند اکنون انصاف این است که در این جزو زمان تصنیفات  
 زبیر رسال و مکاتیب حضرات مجدد الف ثانی است که هر چند هم آن عبور  
 نمودیم از دیگران آن جا نقل ندیدیم الا به بندرت و ضرورت بیشترش مکشوفات و  
 مباحث خاصه این بزرگمین است و همه عالی و نازنین و بر وفق شریعتین جز آنکه الله  
 عن الطالبین خیر الجزاء و نیز نگارش نموده که یکی از فضلاء وقت و عرفای زمان  
 میگفت که دریافت مذاق اهل این زمانه شایان ادراک قاطع حقائق این بزرگوار است  
 این عزیز باستی در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دستندی متناظران  
 سخن او را با تشبهاد ایراد نمودندی و نیز گفت که مزاج اهل وقت با سخنان ایشان  
 چون قصه آن گروه کوتاه اندیش است در حق آن دانای حکمت کبیر پرسیده شد  
 که آن قصه چگونه بود گفت که دانای در مجلس پاوشناست گفت جانور سے را دیده ام  
 که انگر بر افروخته می خورد و اهل مجلس هرگز آنرا ندیده بودند و در عقل ایشان گنجای آن نبود  
 از هر طرف بانکار او پیچیدند چون بیچاره دید که هر چند مبالغه میکنم سوی ظن آن بجزدان  
 زیاد می شود و ناچار به شفقت بسیا آن جانور را بدست آورد و در مجلس سلطان در  
 حضور و کجین حاضر گردگی جمع شده انگر با بر افروختند و نزد جانور گذشتند آن مرغ یک  
 یک امنتقا کشیده فرو می برد چون بدیدند بجهل خود مقرر علم صدق آن دانا قائل شدند  
 و نیز متوید این معنی از امام حجت الاسلام محمد غزالی قدس الله سره العالی

بسلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که از دقت در میزان عقل ایشان نمی گنجد جوهر است و سلطان ازین مهر خاطر خود را از امام منحرف گردانید امام چون بشنید مکتوبی بسلطان نوشت که این فقره چند ازان مکتوب است امروز سخنان من شنیدم که اگر در خواب آن دیدمی اضغاث احلام گفتمی شک نیست که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار است که فهم هر کس بدان نرسد و آن نیز از اخلاق و عمو من معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار است و بلشج هر چه گفته ام از مشکلات و مناقشات باهر که فرمان شود از هر چه بیرون نمی آید کلام العالی العزالی قدس سره و خدمت مولانا می مذکور در تعریف کلام اجماع نظام ایشان در افتتاح و فراتناست مکاتیب شریف که جمع او است فرست چند نظم نمود است دوسه فروی ازان ایراد می رود

کنون نطق از زبان او کند رب  
بزره منتقصت تریاق ساروق  
شیمیم و صسل جانان میزند سر  
چه و اند تا فاش گرد و ششام است

همین فرزند فاروق است چون اب  
سر اپا نسخه اخلاق تاروق  
زهر یک نقطه اش چون نافه نر  
و لے کا نرا برودت از زکام است

و نیز نگارش نموده که روزی یکی از علمای مشرع باین حقیقت گفت که شنیده ام حضرت مجدد الف ثانی را رسایل و مکاتیب است اندیده ام خدمت مولانا مکتوب را که در آن طریقت و حقیقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسبع آن عالم دیدند رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی بجانب آسمان کرد و هر دو دست بر عا برداشت تا در تن و بهر مونس ناگفت که در این زمانه فاسد پر بدعت از اجتماع کلام و رسایل اکثر مشایخ وقت بر آینه دل زنگ حُزن و ملال نشست بود کلام شیخ بلند مقام یعنی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه آنرا هیقتل نمود و کلمه

بَلِّغِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَا الْحُزْنَ - بهیست

از ایشان رو و ولادت حرف لب او

دو تری است که از گوش و سخن کرد

آورده اند که شیوه نازنین آن قدوة المحققین آن بود که به بیان معارف سبوات نمی نمودند تا به ما خذ و منشأ آن علوم محقق نمی شدند و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی جلوه گر نمی گشتت به مجرد قوت علمی از ان سخن نمی کردند یا مردمان اندر دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده جواب آن الهام می نمودند خدمت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیزدند بجواب آن نمی پرداختند و گاهی بودی که مامور بجواب و نمی شدند اگر لائق می یافتند یا اشارت می رسید ناچار تفصیل باجمال کلمه چند در جواب سخاوت مشکین بشمامه می نگاشتند موجب ظهور آن مکاتیب کثیره با وجود کثرت اشتغال با امور کمال و استغراق آن حضرت این بود و اظهار ابتدای توجه ایشان بتجربیه سرار امر و ارشاد و پیر بزرگوار ایشان بوده و آیتها امرار و لوح طیب به عارفین بلک در اکثر معارف تحمیل از حضرت سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه و آله و صحبه اجمعین مشا هره فرموده اند چنانچه بعینه که بنی مدت حضرت خواجه نوشته اند تصحیح باین معنی نموده اند صنها و کشف هر یک از این مقدمه مذکوره بمقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی ستمات و کمالات آن علوم مسطوره نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرض داشت را بهی شد انشاء الله تعالی متعقب بخدمت خواهد فرستاد و الحال رساله دیگر میاض رسیده بود و فرستاد آن رساله بالتماس بعضی یاران مدینه شرا التماس نمودند که نصایح بنویس که در طریق نافع کار بود بمقتضای آن ندگانی کرده شود آنحق رساله غیر مکرر کثیر البرکة است بعد از تخریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحیته با جمع کثیر از مشایخ امت خود شریفی رزانی دارند از کمال کرم خویش آنرا بوسه می کنند و بمشایخ

می نمایند که این نوع معتقدات حاصل میسازد و جماعت که باین علوم مستعد گشته بودند نویسنده و ممتاز اند و عزیز الوجود و برومی آن حضرت علیه الصلوة والسلام استادان القصة بطولها در همان مجالس خواندند و با شاعری این واقعه فقیر را امر فرمودند ع با کریمان کارها دشوار نیست: این سخن کلامه العالی بلک بمقتضای آن که ایشان را بوبراشت جد معظم فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه از محدثیت بفتح دال نصیب فریاد داده بودند چنانچه سابقا اشاره بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از او است سبب آنکه بزبان این بنده حاضر گردید خود اظهار نمود که زبانی را بود گوینده او: خدمت حضرت مولانا هاشم در دیباچه مکتوبات قدسی آیات ترقیم نموده مجلس آنکه خدمت حضرت مجدد الف ثانی فرموده اند که بعد از تمام دفتر اول مکتوبات بر خاطر عاظم گذشت که آیا این همه معارف که تخریر آورده ایم مقبول و مرضی است یا در این اثنا ایشان مهم شدند که این همه علوم که نوشته بلک هر چه در گفتگویی تو آمده همه مقبول و مرضی ما است بل این همه را ما گفته ایم و بیان ما است و در آنوقت آن علوم و معارف را یک بیک در نظر ایشان داشته اند همه را دران داخل یافته تخریر مکاتیب جلد دوم پر داخته اند و نیز باعث تخریر این علوم آن است که لمح وجود بشریت را از ورود و وار د قوتی آسایش حاصل آید چنانچه کلمینی یا حمید بدان دلالت می کند حضرت عارف رومی فرماید در غزلی فرد

این تکلف های من دشمن

کلمینی یا حمیدانی من است

و شیخ الاسلام هر وی قدس می فرماید کسی که یک ساعت مرا از حق سبب آنه غافل سازد امید است که گناهان او را به بخشند چه وجود بشریت را غفلت در کار است حق سبب آنه از کمال کرم خود بر یکی را از این طائفه باندازه استعداد باوریکه مستلزم غفلت اند ظاهرا ایشان را بان امور مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تحقیق

یابرجمی را بسامع و قرص الفت داده و طائفه را تصنیف کتب تحریر علوم و معارف بشعرا ساخته  
آورده اند که عبدالرحیم صدطرخچی همراه سگ بانان بسحر امیرفت شخصی از غزنی ستر  
آن برسید فرمودت نفس از بار وجود خلاص شود لهذا هر کسی از اطلاع از احوال کار برنده اند

در نیابد حال نخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید و السلام

از بر قوامت بهار که ایشان یکی فقرات عالیات رساله مبده و المعاد است و رساله شریف  
معارف لایبه و رساله مکاشفات نبیه و رساله جذبه و سلوک و رساله رد شیعه و رساله  
تعلیقات عوارف المعارف و رساله شرح رباعیات حضرت خواجده باقی بالله  
قدس سره و سه دفتر مکتوب شریف دفتر اول متضمن پشت عریضه و دو صد و نود و سه  
مکتوب است که مجموع سی صد و سیزده کرد و مطابق عدد انبیای مرسل سی بدن الهی  
جلد و دفتر ثانی مشتمل بر نود و نه مکتوب موافق اسما حسنی جلد و دفتر ثالث محتوی است بر  
صد و چهارده مکتوب بر طبق سوره قرآن و بعد از تمام این جلد ثالث مکاتیب دیگر  
که از قلم سیض رقم ترقیم یافته شروع دفتر چهارم بود و اما چون بعد و چهارده نرسیده  
که آن ماه چهارده آسمان تجرید رود در نقاب مغرب تراب کشید قدس سره و نور  
مضجعه المعطر بحرمت سید البشر علیه و علی اله و صحبه الصلوٰة والسلام  
الی الیوم المنتظر لاچار آن مکاتیب را در جلد ثالث داخل نمودند و خوانندگان  
آن معارف عالی حضرت ایشان مستور نیست که علوم ایشان را از علوم رفعت  
و غموض و وقت پایه عالی و سرمایه دیگر است که مصداق حال اعیان ذات تو اند بود من  
همچندان را چه یار که ستایش نمایم مع آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است  
از زیاده از این اطلاع جونی در کسی باشد باید که به کتب مقامات ایشان رجوع نماید تا  
تشفی کلی یابد اما آنچه از علوم و معارف ایشان که در قلم رفت کافی است و حاجت  
بنوشتن خوارقات نیست چرا که عظم خوارق بنزد اکابر علوم و معارف اند که بر وفق



آرای علمای حق و کتبات سنت واقع شوند خوارقی که از قسم معلق بعالم کون داشته باشد چندان  
 اعتبار ندارد و چنانچه اکثر مشایخ مکمل در آخر عمر شریف از ظهور خوارق نادوم بوده اند و فرموده  
 اند عقوبت الانبیاء حبس الموحی و عقوبت الایلیاء اظهار الکرامات و عقوبت  
 المؤمنین التقصیر فی الطاعات. مع ذلك چون عادت نویسنده گان احوال اکابر  
 چنان جاری است آچار بعضی از خوارق ایشان که در مقامات دیده شد ایراد میرود اگر چه  
 مصداق این مقام کلام حضرت شیخ الاسلام است که در حق ذوالنون قدس سرها  
 فرموده اند که دیرانیا را نید بکرامات و نسبتا ید بقامات که مقام و حال در دست او بخوبی  
 انتهی کلام الشریف می آرند که روزی بتقریبی وقت مبارک ایشان کرم بود در آن  
 اثنا فرمودند که حضرت سبوحانه از کمال کرم این کمترین را آنقدر قوت عطا فرموده که  
 اگر باین چوب ششک توتجه و مهت گماریم عالمی از او منور شود اما در این جزو آخر زمان مضی  
 او سبحانه تم بظهور این امور نیست و در مرادول بر این ظهور و نیز می فرمودند و هم برنگاشته اند  
 که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد از ذکر کرامات و خوارق اکابر فرموده اند که  
 کل هذا من مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و لیطی و قد یکون فوق  
 هؤلاء من لا یکون له شیء من هذا لان هذا کما تقویت للیقین و من یخیر  
 بصرف الیقین لا ساجتله بشیء من هذا و کل هذا الکرامات دون ما ذکرناه  
 من تجویز الذکر فی القلب و وجود ذکر الذات - خوارق عادات  
 بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانة که بذات و صفات افعال  
 و اجهی جل و علا تعلق و ارد و رای نظر عقلست و خلافا متعارف و معتاد است که بند با  
 خاص خود را بیان ممتاز ساخته است و نوع از قبیل حساب بعالم کونی و ماینا سبب به است  
 نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل محقق و مبطل است  
 زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزوجل معتاد دارد

که با ویسای خود مخصوص ساخته است و اعداد را بآن مشارکت نداده و نوع ثانی نزد عوام  
خلایق معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم این معنی اگر چه از اهل استیلاج بظهور  
آید نزدیک است که از نادانی او را پرستش نمایند و با هر طرب و ریاس که ایشان را تکلیف  
نمایند طبع و منقاد او گردند بلکه این مجوبان نوع اول را از خوارق نمی دانند و از کرامات  
نمی شمردند و خوارق نزد اینها منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزرگم این مجوبان مخصوص  
بکشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات ایشان نهی میزدان علمی که باحوال مخلوقات  
حاضر یا غائب تعلق دارد که ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم  
شایان آنست که کبیل مبدل گردد و تاسیان از مخلوقات و احوال ایشان که معرفت  
و آنچه است تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت و اعزاز و احترام شایان بر توفیق و فضل

پدیری نهمه رخ و دیو در کرشمه ناز | بسوخت عقل ز حیرت که اینچو نوعی است

و قریب ما ذکر ناقال شیخ الاسلام الهروی و الامام الاختیاری فی کتاب  
منازل السائون و شرحه رحمه الله علیهم اجمعین ایضاً میفرمودند  
که اکثر متقدمین در طول عمر زیاد از بیخ شش خوارق نوع ثانی نقل نه کرده اند  
چنین تقدس که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل  
کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیه خود علی نبینا و علیه  
الصلوة والسلام چنین خبر داده است و لقد اتینا مؤمنی تسخه این بیتنا  
ق مشایخ این وقت را از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور می آید بلکه  
اولیاء الله را چه مقدم و چه مؤخر در هر ساعت ظهور خوارقست بدعی آنرا ندانند و اندر  
خورشید نه محرم اگر کسی بینا نیست به اکثر خوارق مشایخ را میدان خاص و  
بلیسان مجلس اختصاص می بینند و هر روز ایام بقریر رسنه و تحریر اقلام بین الامام  
شهرت میگیرند و نیز میفرمودند که کرامتی که از باب رشاد و اضوری است آنست که میدان

من  
دیده

رشید را از خلقی بخلق برسد و از صالحی بحالی گذرانند و امر بد سعادت مند و در هر روز از مرشد  
 خود کرامات مطالعه نماید و در خود آثار تصرفات پیر بیند او لیاء الله را بیج برای  
 نمودن و یگان اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت به استتار الیق است  
 اولیائی سخت قبائی لایعرفو خصم غیر می برای مدعا گواه صادق است  
 و تحریف نموده اند که خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف مجرّه  
 نبی را که از شرائط مقام دعوت است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع است تخلف کم کنند  
 اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت ولایت ندارد و تفاضل در آنجا باعتبار درجات قرب  
 الهی می باشد نه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارقی که از  
 بعضی اولیاء الله این امرت بظهور آمده از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم  
 عشر عشر آن نیامده با آنکه فضل اولیائی بمرتبه اونائی صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق  
 از کوه نظر نیست و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبوت  
 و ولایت جماعت اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر ایشان  
 حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنده بواسطه آن قوت محتاج بکم نگشت  
 لهذا اسبق سابقان این امت آمد ابو جهل بعین بواسطه قصور همین استعداد او با وجود ظهور  
 چندین آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد تفصیل این مدعا در  
 مکاتیب شریف در جا امتد و نموده اند از آنها مکتوب که بنام خواجده حسام الدین از احد  
 و شت تانده مفصل بیان رفته که لا ینحی علی الناظرین چون ایماهی باین فوائد  
 حاصل آمد اکنون شروع در بعضی خوارق قسم ثانی نموده می شود و گوش هوش استماع نمایند چند  
 درین تذکره بیان میشود و چندی در تذکره آینده در ذکر وفات مبارک ایشان مذکور می گردد :-  
**مِنْ خَرَقَاتِهِ قَدْ سَسْرَهُ نَقْلٌ اسْتِ كَيْبِ اِز سَاوَاتِ**  
 کرام بخداست ایشان ارادت طریق و داشت و بیجناب محبوب سبحانی حضرت

غوث اعظم سید شین عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ نیز مستفاد  
 تمام بود و بیکجا روزی ایشان و بر خادمی فرموده اند آن سید بدان خدمت قیام نموده  
 بعد از ادای نماز شام در صحن مسجد ایستاده بودند که آن سید نیز حاضر بود و بر او فرمودند که ترا  
 بجناب حضرت شین عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ نیاز مندی اخلاص  
 تمام است میخواهی که ایشان را ببینی وی گفت که از منتهی دیر باز آرزوی این معنی  
 دارم فرمودند که ستاره قطب ایشانسی گفت نمی شناسم باگشت مہارک خود و بر  
 شناسا ستاره قطب کردند فرمودند که در ستاره نظر کن وی در همان ستاره میدید  
 ناگاه ستاره قطب شوق شد و از میان این ستاره شخصی نورانی بر لباس سیاه برآمده  
 پرواز نمود و در صحن مسجد پیش آن سید فرود آمده ایستاده شد ایشان بان سید فرمودند  
 که ایشان جناب محبوب سبحانی حضرت سید عبد القادر جیلانی هستند  
 در یاب بعد از آن که آن سید ایشانرا ملازمت نمود باز پرواز نموده در همان  
 ستاره قطب بنام شد **مخرج عادات نقلت** که روزی شخصی یکی از مردان ایشان  
 گفت که ما با شیخ توفیقار خاطر میداشته است بدانجهت که شنیده ام که ایشان گفته اند  
 که اگر در این زمان حضرت خواجہ بہا والدین نقشبند زنده می بودند غاشیہ مرا بر سید  
 آن مرد در اندیشہ شد کہ آیا ایشان گفته اند این سخن راست باشد یا دروغ در این  
 اندوه و غم می بود و تحقیق این را میخواست و جرات آن نداشت کہ از خدمت ایشان  
 استفسار کند و اطمینان خاطر حاصل آو از این غم روز بروز می کاہید تا بوقتیکہ از این اندوه  
 بیمار شد و بیماری او بجائی کشید کہ بحالت نزع رسید قابض ارواح را دید کہ می خواهد  
 قبض روح او کند در آن وقت و دید کہ از ہوا تنگی پیدا شد بسیار سگلف آراستہ و  
 بر آن تخت عزیز نوزاد نشسته و گرد و بگرد او جماعہ کثیر بودند آن عزیز قابض ارواح را  
 گفت کہ از قبض جان این مریض است مدار کہ ما این را خلاص گردانیدیم قابض ارواح

دراز

گفت که چنان مقرر بود که جهان این تبصیر شود موجب بجات و خلاص اینچه شد آن عزیز  
گفت که اگر این مرد می شود کسی کافر میشدند این گفته و آن تخت بر هوا شد و بعضی  
از این مقدمه متعجب شده با خود گفت که این عزیز که بود که درین وقت مرا از دست  
مرگ ربانی داد و اگر این را میدفتم می شناختم نیکو بودی فی الحال آن تخت  
باز از هوا فرو آمد و آن عزیز بدان مریض فرمود که مرا خواجدها و والدین نقشبند  
میگویند و آنچه شنیدی که شیخ تو گفته است که اگر خواجدها و والدین نقشبند این  
زمانه بود غاشیه مرا بر می داشت این سخن در حق شیخ تو پیمان و افتراست او چنین  
گفته است اما محل آن دارد که من غاشیه شیخ ترا بردارم آن مریض بعد از آن صحت  
کمال یافت و زیاده از حد مخلص حضرت ایشان شده فاما آنکه مراد از تیم کفر سه نفر که  
مذکور شد مریض باشد و کسیکه با او گفته و آنکه آواز وی شنیده بعد از دیدن این حالت  
و استماع این مقدمه هر یک از مخلصان شده باشند و از انکار بای یافته :-

**مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ نَقْلُ اسْتِ** که بزرگ زاوه شنید که ایشان خود را  
بر حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فضل میدهند بدین اندیشه خاطر عزم خدمت  
ایشان کرده است که اول بگویند که آیا این سخن فضل را ایشان گفته اند یا نه و دوم  
آنکه از ابا و اجداد من خبر بدهند و هر یک را بنام علی حده علمیده یا نکنند و از بزرگی  
آنها بگویند و سیوم بجهت خوردن شیر برنج بدهند چون بخدمت ایشان رسید  
در آن محل ایشان قصه فرموده بود و تقدیر راه رفته باز گشتند و در و علیزه ایشان  
و بزرگ زاوه را مخاطب ساخته فرمودند که مراد مسلمان کسی نرود است که خود را از کافر  
فرنگ بهتر و اند تا به حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رسد فرمودند که پدر شما وجد شما و پدر  
جد شما فلان و فلان و فلان بوده اند و کمالات آنها را از هر یک یک بزبان بلند  
و بخاوم فرمودند که آن شیر و برنج که نگاه داشته بودیم برای همین جوان است و

باید آید

نصیب این است بیارید بزرگزاوه در قدم ایشان افتاده انظار خواطر نمود و اکثر مردم از این  
 اشرف خاطر مید و معتقد شدند و آن بزرگزاوه از جمله نیازمندان صمیمی گشتند  
**مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ نَقَلَ اسْتِثْنَاءَاتِ اصْحَابِ اَيْشَانِ** که وقت  
 ایشان از ضعیفی روی نمود در آنوقت مویز طلب نمودند که تناول کنند خام و ده یا  
 و از مویز حاضر ساخت مراقب شدند بعد سر بر آوروند و فرمودند که امر عجیب بنظر رسید  
 چون مویز پایش من نهادند منی و محسوس گشت که همه بر مناجات درآمدند و  
 حضرت حق سبحانه سئول ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنها را در اکل آن  
 و ولایت نهاد و خود چپک از آنها تناول فرمودند و صحت یافتند و بقیه را  
 نگه داشتند پس از مدتی عهد و منلاده خورد ایشان مریض شد و معامله بیاس کشید  
 از تناول آن بشفا رسید و کذک و سه تن دیگر فرمودند کاش همین مویز بیشتر بود  
**تا بیاسیها را از موجب شفا و صحت شدی مِنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ مَتَقَلَّصَتْ**  
 که مویز کسنا محمد صدیق کشمی که از اکابر خلفای ایشان بود و بحکالات عالیه ممتاز  
 فرمود و وزی زنده پوشش در پیشه که آنها را جذب و جد و آراستگی و تفرید از  
 پیدا بود و بین ملاقی شد پرسید که ارادت تو به کیست نام حضرت محمد الف ثانی  
 قدس سره بردم گفت از ایشان خواستی دیده آنچه دیده بودم بیان کردم  
 گفت من از شیخ تو خارقے بس شکر دیده ام بنویس و یگویم تا الحال بجزی تکفتم  
 چون او صاف ایشان شبنوه بودم بقصد زیارت ایشان متوجه سرحد شدم از  
 شب پل سے گذشته بودم که بشهر درآمدم گفتم در اینوقت چه متصدع خادمان ایشان  
 کردم یکی از مساجد درآمد همسایه مسجد من اطلاع یافت مرا بخانه خود برد  
 مهمانی نمود در اثنای پرس و جوئی من احوال ایشان پرسیدم در طعن ایشان  
 شروع کرد و از حد افز و دودنتم که از منکر است مگر گشتم و باطن ایشان متوجه شدم

تاریخ

شهر بانی

ناگاه دیدیم شیخ از در و راه شمشیر برهنه در دست و آن مکرر با آن پاره پاره کرد و پیرن شدند  
 قفای ایشان شد و ایشان غائب شدند من بخانه باز نمودم که شوم بخانه و دیگر شوم  
 خردای آن تجسس مکان ایشان نموده بخدمت ایشان رسیدم و همچنان در خوف بودم  
 ایشان مرا در آغوش گرفتند و بوسه نمودند و فرمودند ماضی باللیل له یذکر فی النهار  
 مستقدا ایشان همیشه از آنکه بودم شدم **صین خرق عاداته منقول است**  
 که سید می صاحبی **سید دحضمت الله لاهو مری** نام گفته در ایامیکه ایشان  
 در لاهور تشریف آورده بودند بخدمت ایشان می رسیدم روزی بتقریب ایشان  
 شنیدم که هر چه از تو این اصنام و عبده آنها از دست مسلمانان بیاید خود را معاف ندرند  
 و در گوشه بود تا بار اذنه الله وقتی در اقصای ملک حکن باد و سه درویشی سیر می نمودم صبح  
 پرتخانه رسیدیم فقیر نصیحت ایشان بیا و آمد به یاران گفتیم که در این صحرای عالمی بن تنها  
 نیست هر مقدار که بتوانیم از این پرتخانه ویران کنیم بت بار شکستیم و کمر بهدم دیوار با بستیم  
 در این میان یکی از فرزانان بنو و از این حال قوف یافته باهل قریه که عابد پرتخانه بودند خبر کرد  
 ناگاه دیدیم که قریب هزار کس سنگ چوب بر دست بگوشم تمام منوجه ماند و هشت بر دست  
 شد و فرار را نیز با نماندیم التجار باطن حضرت مجدد الف ثانی را نم نمودیم که ای شیخ  
 بزرگوار نصیحت شما مبادرت نموده باین بلیه گرفتار شدیم اکنون ربای از استلا و باطنی شما می  
 خواهیم در التجار و تصرف آواز صریح از ایشان بگوشم رسید خاطر جمع دار اینک بر کفایت  
 تو لشکر اسلام میفرستیم بیار آن گفته چنین آواز ایشان بگوشم رسید امید ربانی می نماید  
 همه گفتند اینک کفار رسیدند تا لشکر ایشان برسد کار ما تهاجمی شود و کفار قریب  
 یک تیر پرتاب ما رسیده بودند ناگاه دیدیم که از سر بلندی سواران اسلام که قریب به سی  
 و چهل باشند بسرت تمام اسپان از آن زنده بر کفار رسیدند بر رخ راستم نموده ما را  
 حمایت کرده از میان آنها ربانی داده همراه شدند تا ما منی رسیدیم به

مِّنْ خِرْقٍ عَادَاتِهِ مَنَقُولُ است که سید جمال نام مردی از اصحاب فوق  
 و حال گفته که روزی در یکی از بوادی شیرین مرا پیش آمد از وحشت او و تنهایی خود سخت هراسنا  
 شدم التجا باطن ایشان بروم بجز و تضرع در نظر آمد که حضرت ایشان عصای مبارک دست  
 نشنا بان رسیدند و عصای مبارک برد بان شیر دلیر گوشت شیر فرار نمود چون چشم بان ایشان گفتم  
 از شیر و ایشان نشانی ندیدم مِّنْ خِرْقٍ عَادَاتِهِ مَنَقُولُ است از شیخ بدیع اللین که  
 از خلفای کمال ایشان بود فرموده که روزی بالبحارح یکی از دوستان بزیارت قبر شیخی که  
 حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان خلاف شرع از و ناخوش بودند رفتم اما از این  
 رفتن ملاحظه داشتم لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب  
 شدم فی الفور در نظرم آمد که شیرینی ختم آلوده بان خطیره درون شد و من بجانب آن شیر به  
 و هشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصوت چشم حضرت محمد و الف ثانی رضی الله  
 شدن گرفت هم چنین تمام روی ایشان از روی آن شیر هویدا گشت در کمال غضب انبیت  
 ایشان سرازمراقبه کشیدم و بر خوستم مِّنْ خِرْقٍ عَادَاتِهِ مَنَقُولُ است از  
 عدول اصحاب ایشان که وقتی در خدمت ایشان در راه می رفتم هو انبغایت گرم و آفتاب  
 در کمال حدت و تشنگی حرارت در مخدوم زاده و یاران پیاده اثر کرد و اما از غایت ادب جرات  
 عرض نداشتند در این اثنا حضرت ایشان یکی از مجیمان نظر کرده خطاب نموده فرمودند همانا  
 حرارت آفتاب ترکم غبایاران را آزار میدهند آن یار معروض میداشت که چون معلوم حضرت  
 ایشان است چه حاجت بعرض مخلصان ایشان بسم نمونند گوشه چشم حق بن جانب آسمان کرده  
 زیر لب چیزی گفتند قدمی چند نه رفته بودند که قطعه ابر ظاهر شد محاذی ایشان و اصحاب  
 ایشان آمده سایه افکند بهان مقدار که غبار فرو نشیند و بوجل نه انجامد متقاطر شد  
 و شمالی بغایت اعتدال و زبیدن گرفت و ایام باران نبود یاران را از مشاهده آن موجب  
 از رویا و عقیدت شد مِّنْ خِرْقٍ عَادَاتِهِ مَنَقُولُ است خدمت حضرت مولنا کاشمیر گریه



می نویسد که بزعمی از سادات کرام که از طلبه علم بود و آشنای بر اتم داشت ترخیص بدیده گریبان  
 آمده قصه صحیبه واقع خود در میان نهاد که آن خارق بود و عظیم از حضرت مجدد الف تانی  
 گفت شبی مطالعه کتوبات ایشان می نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که اصلا مالک شتم معاوید  
 را چون شتم ابوبکر و عمر و عثمان گفتند است و همان که بر شاتم آنها می فرمود بر شاتم و نیز می فرمود  
 و مر با و نقار خاطر بود از این نقل بر آشفتم و گفتم که این چه نقل عجزه است که اینجا ایراد نموده  
 است کتوبات را بر زمین افکندم و بمالین خواب سر نهادم در خواب دیدم که حضرت مجدد  
 الف تانی رض بغضب تمام در رسید و هر دو گوش مرا بدو دست مبارک گرفته فرمود که ای طفل  
 نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و رقمه را بر زمین می افکنی اگر از من سخن رک از او آشفته  
 با و زینگی بیای تا ترا پیش کسی برم که خوش آید و دانسته برادران او را که صحابا بنسوله  
 الله صلی الله علیه و آله اند دشمن داشته همچنان مرا کشتان کشتان بیانی بر روند در کنار  
 آن باغ مرا باز داشته خود بجانب یوانی که در آن باغ می نمودند آنجا دیدم عزیزی بس  
 عظیم نورانی نشسته بود و مواضع تمام آن عزیز ادب سلام بجا آورده آن عزیز نیز پریشان  
 تمام بایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت ایشان بدو زنانی او ب پیش آن عزیز  
 نشست و ایشان حرفه معروض داشتند و ایشان و آن عزیز از دور بجانب من نگاه  
 و اشارت می نمودند یقین داشتیم که از جانب من حرفه می گذرد بعد از ساعت ایشان  
 برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند که الله  
 وجهه المقدس بشنود که چه می فرمایند من سلام کردم بزبان گوهر ایشان بیان فرمودند  
 که زبهار با صحاب بنی صلی الله علیه و آله نقاری در دل نداری و ملاست این بزرگواران  
 بر زبان نیاری که ما دینیم و برادران ما که بچه نیات خیر صورت منازعات در میان  
 میان آمده و نام حضرت مجدد الف تانی را برده فرمودند که از گفتند ایشان زبهار است  
 راوی گوید با وجود این نصیحت ایشان چون بدل خود رجوع نمودم دل خود را همچنان

کتاب  
ت  
م  
ع  
و  
پ  
ر  
ش  
ن

برنقار آن جماعت یافتن ایشان را معلوم شد و غضب فتنه بجناب شیخ تو گفتند که منبوس  
صاف نشده است اشارت بضر بیلی کردند حضرت شیخ تو بقوت تمام بیلی در قفای من  
زود بعد از خوردن بیلی با خود گفتند که عداوت آنها برای صحبت و رضای ایشان ختمیاً  
کرده بودی چون تا باین حد ایشان از این نقار و عداوت تو ایشان ناخوشنند و میشده  
اند و برقع آن راضی تو نیز نقار از دل خود بدرکن چون نظر کردم آن دم دل خود را صاف  
دیدم در این میان از خواب برآمدم همچنان از سینه خود اکنون از کینه صاف می یابم  
و از این خواب خطاب همگی حضور شده ام و بخدمت شیخ بزرگوار تو عتقاد می یکے بر  
صدر شده است **مِنْ تَصَرُّفَاتِهِ** - منقول است که یکی از  
سلاطین زاوهار سلطان وقت در زندان کرد و برای ملک بر قفل آن مقرر شد  
و آن بیچاره هر سودست و پاپے می زد و از فقر اجمت می خواست درین اثناء  
حضرت مجدد الف ثانی از طالع او با گره تفسیر آوردند آن محبوبس مایوس یکی از  
مخلصان ایشان را که آشنائے او بود طلب داشته بزبان او در حق خود از ایشان تو  
خاص چه تخلص و ریزه نمود ایشان متوجه شد که بشارت خلاصی دادند  
آن میبایگی بشارت باور سانیده که ایشان فرمودند که مشوره باو بر که از قفل  
خلاص شدی و می از غلبه انظار بی که داشت مطمئن نشدہ یکے از مجازیب  
مستبرکس فرستاد و آن مجذوب گفت که و می یکے از اکابر نقش بندیه آمده گشتی و او را  
از گرداب بلاکت کشید و تقارن آن سلطان زاوہ از حبس خلاص شد و به منصب  
رسید چنانچه بشارت بود و واقع شد **مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ** -  
منقول است که فاضلے بخدمت ایشان آمده طلب دعای چه مرطضه  
نمود و اظہار نمود که از بسیاری فقرای طلب مانده ام ایشان متوجه شدہ دست  
بدعا برداشتند بعد از تسبیح فرمودند که بیا سید که دعای منضرت برای او خوانیم آن قائل

بحیرت بمنزل خود بازگشت متوجه دیده که مریض در آنجا بود شد چون در آنجا رسید  
 مردم از درون آن فارغ شده بودند آن فاضل از مشاهده این خارق از جمله اخلاص کیشان  
 شد **میر خرقه ادا** خدا مت مولانا محمد هاشم رضوی نگارنده که در  
 درینامی تلاوت کلام مجید در سوره بنی اسرائیل چون بآیت و تهنید به ناخته  
 لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا رسیدیم بخاطر خطور کرد که گمراه  
 نماز تهنید را در نصیب این برکات که مقام شفاعت است دخلی باشد از حضرت مجید  
 الف ثانی می باید پرسید باین نیت در ملازمت آمدن ایشان در کار و صنوبر بود چه  
 مرادیند فی الفور گفت تهنید را لازم دار عرض نمودم اکثر او می باید فرمودند هر که می خواهد  
 که از مقام محمود که مقام شفاعت است بهره تمام گیرد و کونماز تهنید را معتزم باشد و  
 این آیه مبارک را تلاوت فرمودند بعضی رسانیدم که در خدمت جهت تقصیر  
 همین مدعا آمده بودم **بسم الله الحمد** بجا است ایشان بے بعوات عرض به ظهور آمد  
**میر خرقه ادا** نقل است از ثقات اصحاب ایشان که در سفری  
 بر باطنی فرود آمده بودند به نگاه به یاران فرمودند مری گریه که در این سر امر و  
 بلایه عظیم رو خواهد داد و بعامه اهل سر اسرایت خواهد نمود و یاران مایلند که را خجسته  
 که هر یک دعای مانوره **بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ**  
**وَالسَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَأَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ**  
**كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ** را تکرار کنند هر کس این دعا را بخواند بنیایه الله سبحانه  
 او و اسبانش محفوظ ماند از این فرموده دو ساعت نه رفته بود که در آن سر آتش  
 در قنات و بلدت هر چه تا منتر مشتعل شده بود چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند  
 و بسا امتعه بحیرت و سرت رفت قبا فانه نابوخت مولانا عبد المؤمن  
 لاهوری که فاضلی بود از یاران ایشان اسباب و نیز محروق گشت و او

خود را بصدیحت بخدمت ایشان رسانید بمولانا فرمودند که مگر شما را کسی بخواندن دعائے  
 مأثوره مذکوره خبر نکرده گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار مولانا اعتبار  
 فرمودند کسی که دعائی مذکور خوانده بود او و اسبابش سلامت رهایی یافت به  
**مَنْ خَرَقَ عَادَتَهُ مَيِّتٌ** است که شیخ محمد مسعود رضی که  
 برادر خود ایشان بود بتقریبی بقصد هار رفته بود در آن ایام تسبیح بخادمی که حاضر بود  
 ایشان فرمودند که متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند پدیده مکاشفه حجت  
 و جوی نمودم و برایش جبار روی زمین نیافتم بعد از آن چون نیک متوجه شدم صورت  
 قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سماعان در حیرت رفتند بعد از فرموده ایشان  
 بچندی رفیقانش رسیده خبر وفات او رسانیدند رحمة الله تعالی علیه :-

**مَنْ تَصَرَّفَاتَهُ مَيِّتٌ** است که در ایام که ایشان به حج تشریف  
 داشتند در ایام برشکال شهر رمضان مرقع شد خدمت ایشان بعبادت مهمو در نماز  
 تراویح مشغول تمام شد در شب اول یاران از سبب تنگی گرمی مسجد بسیار باز شدند  
 بعد از او ای نماز بزبان مبارک اندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی یاران  
 فرصت میداد که بیرون مسجد تراویح گذارده میشد خوب بود خدمت مولانا هاشم  
 می فرماید که یکی از یاران گفت شنیدم می که چه فرمودند انشاء الله تعالی دیگر تا آخر رمضان  
 در شب باران سخاوتمندیم همچنان تا بیست هفتم باران نشد نماز را بفرغ بیرون در صحن  
 مسجد را نمودیم بعد از ختمات در شب بیست هشتم باران ریختن نمود ایضا بهین مسجد  
 که ذکر یافت دیوانه از دست نیامده بود و بیک جانب میل تمام نموده بودی که  
 اکثر آیین گان مسجد جمعی که در حواشی آن بودند از آنجا عبور نمی نمودند مترقب آن بودند  
 که امروز یا فردا خواهد افتاد و روزی حضرت ایشان بسبب طلیعت فرمودند تا زمانیکه من فقیر آنجا  
 اندر رعایت کرده نخواهد افتاد بقبول اکابر که فرموده اند هرگز من نزل نیست تعلیم است

فرمودند

آن چنان شد که فرموده بودند و زیاده از آنجا که شد تا قریب میلی زرفته بودند که یکبار گفتند  
**مِنْ تَصْرَفَاتِهِ - نقل است** که در ایامی که در لاهور رفته بودند شیخ نام  
 حضرت را دانوده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل ایستاده فرمودند که امشب زینهار کسی  
 نزدیک این دالان نیاید و نه خنجر و حال آنکه باعثه از باران امثال آن نبوده شخصی از باران  
 بدیگر بر طسیت گفت که خانه‌های بدیگر از این فرسوده تر اند گناه اینجا نیست کما شایع را  
 با قنای نسبت میدهند و حصه از شب نگه داشته بود ناگاه آن خانه افتاد یک کینز در آنجا  
 خفته بود در آن شد حضرت فرمودند که ما گفته بودیم که نزدیک این دالان کسی نخوابد آنرا  
 ازان بر آید چون این کینز را بر آوردند اصلاً آسیبی بر او نرسیده بود :-

**مِنْ تَصْرَفَاتِهِ - نقل است** که سنگی در صحن مسجد ایشان در سرهند بود  
 که ایشان غالباً بر نوشته و منومی نمودند آن سنگ هرگز در ایام گرمی با وجود حرارت  
 هند و ستان گرم نمی شد و بر یک حال بود که این اثر بركات جلوه  
 علیه رضی الله تعالی عنه این فقیر که کاتبین او راق است از بعضی اکابر سموع  
 دارم که در ایام قبل حاجی انازل رفته در گنبدو در یکی از بلدان توابع می شخصی از قریب  
 حاکم مذکور سب خلفای راشدین نموده بود در آن بلده یکی از اعیان آن لواحق که انازل سنت  
 بود بے آنکه بر خصت حاکم مذکور محتاج شود آنرا فاضی را بقتل رسانید چون این خبر بکنوز  
 حاکم بخوبی رسید و قسم یاد نمود که آن قاتل را با نواع عقوبات پاک گرداند و محصلان شد  
 فرستاده او را طالب حضور شد پس محصلان رفته ویرا ازان بلده برداشته می آورند و در  
 اثنای راه جماعت نشسته وردی می نمودند آن مرد مقبول از محصلان التماس نمود که نزد این جماعت  
 رفته التماس دعا کند بر خصت آنها نزد ایشان شده احوال خود را نموده است خواست آن جماعت  
 او را طریق ختمه لاحول که منسوب بجناب حضرت مجدد الف ثانی است رضی الله عنه  
 نمودند آن مرد ختمه مذکور را در اثنای راه خوانده می آمد و آن راه واقع بر کنار دریا بوده ناگاه

بمانند

دالان  
 بمحققین

مذکور

در نظر وی چنان ظاهر شد که در دریا زور قه می رود و یک شخص نورانی بر آن زور قه سوار  
 بی آنکه ملاحان آن زور قه را برند خود جاری همراه آنها می رود این مرد نزدیک شده از ماکب  
 زور قه سوال نمود که تو چه شخصی و این زور قه چون بی اعانت ملاحان جاری است آن اکب  
 گفت من صاحب همین ختمه ام که تو در نموده برای نجات تومی روم خاطر جمع دار فی الجمله  
 حاصل نموده می رفت تا به نزد آن حاکم رسید به مجردیکه نظر حاکم بر وی افتاد از جابر جست  
 و پربشاشت تمام باین مرد ملاقی شده و عذر نمود که ترا بی موجب تصدیع داده ام و مبلغ  
 بسیار با خدمت عالی بومی انعام داشته رخصت نمود این مرد چون از آن مهلکه نجات یافته و  
 علاوه بر آن چندین فتوح دید غائبان بی آنکه خود را بسبب مرید ساز و مخلص متقدم شد و  
 قصیده در کمال زیبایی تصنیف نموده مخلص خود را ایسی قرار داد و در آن قصیده مدح اکثری  
 از اولاد ایشان کرده اما چند فرودی که در مدح ایشان است مناسب این تذکره اینجا ایرادی رود :-

نظم من قصیدت

<p>قوت ناطقه را علم لدنی از بر          الف تانی شده ز فنانه بدین نظر          میم از معرفت وال بدانش بر بهر          بهر ایصال خلائق به معانی ز صور          حلقه زد بر در لاهوت منقح اثر          کشود قطب زمان جایش از فیض نظر          نقش بند می عجبی هست بدین تازه هنر          کعبه در مسجدش آمد به صفائی منظر          نطق حق دان که بود زبده اولاد عمر          کانی پی دار علوم نبوی آمد در</p>	<p>آنکه نامش چو برآمد بزبان می گردد          شین احمد که بجز لقبش کردند آ          الفش از احدیت ز حقیقه حاشش          در ولایت به کمالات نبوت مخلص          هر که در حلقه حاشش نفسی ز آورد          آسمان جا بهت همنشاه سمر کیمیل          بست بر منغی هر ساده دل نقش کمال          هر کس حرام حرم میکند از بهر طواف          گفتگوش بخلائق زره صدق و صفای          جوش عیش همه هر جا که بود آل علی</p>
---	--

نسبت طلوعش بطریق هست چنان  
 رفت از دانه نقل بسوی مرکز اصل  
 مشرب با صدی و خلعت ابراهیمی  
 نقشبندی بدن قادر می <sup>حشمت</sup> بین ال  
 نسبت فیض طریقتش به اعیانست فقط  
 او است قیوم که عالم فیضش قابیم  
 هرگز اندر بسوی سبده فیاض عروج  
 یک نگاهش در شش گانه لطائف و اگر  
 گشت در هر دو جهان از همه حقائق آگاه  
 تصورش در سول سالک ز رخ شاکه  
 انقطاعش جهان سرحد و فمقطع  
 شبهه اش در مقننه نبود از آیات  
 در کلامش چو کسی خرد گرفته از غنچه  
 در معاد او می آنگس که نصیب علم  
 جمله آرای کرامت شود از پرده غیب  
 خاطرش گر پی تغذیه حقائق برود  
 آب حیوان اثر زهر بلا بن بخش  
 زیر کوه آمده گر سازد از دست  
 کور رهمنی نا دیده فیضش مرئی  
 میر که در کلام نهنگ اقتدانش گیرد  
 آنکه ره داد به زرب باطیس جهان

که بصدیق بود ز به صحاب و کرد  
 یعنی از ذات احد گشت بجان مستقیم  
 کرد این مجمع بحیون لاش را اطهر  
 طایر مفرش را که بود عالی پر  
 می شود فائض از مجمع اهل مقبر  
 تا قیامت بود از مملکت خوف و ظلم  
 همتش هست عموما تبسط مضمر  
 سالک را که در اقامت و تفکرش در  
 که به چهار طریق داد تفصیل خبر  
 پروردگار بر دشت بانوار شهابت خوشتر  
 منکشف کرد بجنون موصد و فتر  
 که به دلون بقینش بود در اش و  
 بیخود باشد و در هر دو جهان خواهد  
 که شنانش بود آفر سو ایمان بخبر  
 هر که اطمین عروسی و شادیست زیور  
 زهر تر یاق شود در دهن طرد و  
 که کند قطره او قطع گلوتاب به جگر  
 باشد با همه انتقال چو بر گل تر  
 حرف نابره بلب باکنان در دل کرد  
 از باطنش شودش فورقه موسیقی  
 و بعضی شش چو در آینه قبول منکر

از

ششم

فلسفی در پیوسته تیزند و ز صورت  
فی الحقیقه بر یقین بی یقینی و بی خطا  
مقری گریسه گوشه چشمش برسد  
رضای خارجی چون بر سر گوشش گذرید

جو هر اصل شود و ز نظرش مستظهر  
ثابت الاصل پس بند بر سر  
رویه الله شود حاصل و نقش بصر  
این شش خین شود دیده و آن اجدید

تذکره اثنا عشر از منتخبان در ذکر رحلت حضرت  
مجدد الف ثانی ازین دار فانی بفرودین جاودانی  
و وصل عمر یانی به محبوبانی رضی الله تعالی عنه

می نویسند که ایشان قبل از ایام رحلت مبارک خود در سنه هزار و بیست چهارم  
هجری که در آن ایام عمر گرامی ایشان بر طبق شمار اجداد در سنه پنجاه و سه سالگی بود با صفا  
واقف لاسرار خود فرمودند که مہم شده ام که قضای مہم در عمر زندگانی ما بشخصت  
و سه سالگی است و از این معنی بسیار خوشنودمی بودند که در این عمر متابعت حضرت  
سید المرسلین علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام حاصل میشود و وہم  
سوافقتی با عمار حیدر یق اکبر و فاروق اعظم و علی مرتضی رضی الله تم  
عنہم اجمعین میسر می گرد و در سنه هزار و سی و ویم در بلده اجمیر شریف  
دہشتند فرمودند که آثار قریب ارتحال ظاهر می شود و فرزندان گرامی خود که در سنہ  
بودند نوشتند فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن  
این مکتوب آن هر دو محبوب خود را بملازمت آن مرغوب رشید آید از دریافت  
شرف ملازمت عالی آن هر دو و محمد و مرشدگان متعالی را در خلوت خواسته  
فرمودند که مرا اکنون بیچ گونه نظری و هیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن



جهان شدن آما چون کثرت زاند و حضرت محمد م زادگان را مشاهد نمودند  
و نیز معلوم شد که ایام وصال بجز دو سال رسوے خواهد داد و باز فرزندان را در خلوت  
طلب داشتند فرمودند که چند گاه دیگر برای تمام کار دیگر ما را نگهدهشتند از نوید  
این مژده باز موجب علی خاطر آن هر دو نور دیده گردید و از آن امید سالها بسیار  
حاصل و زگار آن دو برگزیده چهار شد آورده اند که در آن ایام روزی  
بزیارت حضرت خواجده معین الدین چشتی تشریف فرماشتند و مجازان حضرت  
ایشان پیش قبر مبارک راتبرک گویند آوردند خیمت ایشان آن پوش قبر مبارک با دو  
تمام قبول نمودند و آه از دل کشیده فرمودند که لباس از این نزدیکتر حضرت خواجده نبود  
لاچار آنرا با لطف نمودند برای تکفین ما نگهدارید چون از این سفر سعادت اثر بر منب  
مراجعت حاصل شد متصل بمنزل مبارک را و به اختیار نمودند و انزوا گزیدند چنانکه چند گاه  
هر به نماز جمعه مسجد بیرون نمی آمدند الا مخدوم زادگان ایشان و از خلوص در ایشان یک  
یکه را بدان خلوت گاه بار بود دیگری را راه نبود آورده اند که در بدایت خلوت این کلام  
شیخ الاسلام رابزبان مبارک آوردند که چون بوعلی قاف را مشرب عالی شد مجلس  
از خلق خالی شد می نویسند که در او اضر عمر شریف ایشان آنقدر مشرب ایشان عالی شده بود  
که کمالان اصحاب ایشان با وجود کثرت توفت علمیه و آشنائی مذاق ایشان از وقت معانی  
کلام مبارک بطغفلان نور آمد دبیرستان ملحق شده بودند و بهر که از مجتبان کتابت می نوشتند  
تفرض می نمودند که او اخر نزدیک آمده تا چه پیش آید و سخن از استغفار کلی می نمودند  
خدمت حضرت مولدنا هاشم قدس سره که از اکابر منتسبان ایشان است نویسد  
که این مسکین جهت حرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بهم رسیده بود و فرزندان بدان  
صوبه بودند از خدمت رخصت طلب داشتند بعد از رخصت عرض نمودم که در عافرا میبند  
که بزودی باین آستان بلجائی خداپرستان مشرف شوم آن حضرت آه کشیده فرمودند

و عاکنیم که در آخرت یک جا با اہم جمع شویم می نویسند که در شب برات ایشان از خلوت خود بچرم سرا  
 تشریف فرما شده بودند چہت تفحص حال فرزندان خدمت ام المریدین کہ والدہ حضرت مخدوم  
 زادہ گمان باشند بزبان رانندہ کہ امشب شب تقدیر آجال است تا نام کہ از دفتر ہستی مخونمبہ  
 باشند ایشان فرمودند کہ شما این سخن را بشک تردومی گوید چہ باشد حال آن کس کہ معانسه  
 می بیند کہ نام او را از صفحہ زندگانی این جهانی محو ساختہ باشند روزی یکے از جہان عرض  
 نمود کہ در این ایام اختیار تو را و انقطاع از اہل و عیال و سایر خلق اللہ صیبت فرزند  
 کہ ترش آن است کہ ایام ارتحال خود را از این جہان بسیار قریب می بینم چون چنین باشد  
 جگلی خوبہ تہمانی و انزو او بہنگی نفس بہ استغفار و استعفا ضرور است و تہامی او قواد انفاک  
 را در این وقت مستغرق عبادات ظاہریہ و باطنیہ و اشتن لازم و این معنی بی انقطاع  
 و تبشیل تمام صلوات پذیرند پس شما از من دست بردارید و مرا با و سبحانہ و الگذارید از این انواع  
 کلام کہ مشعر این معنی است در این ایام بسیار نموده اند می نویسند کہ در او اخذ و الحجۃ اکرام  
 کہ در او اہل میزان بود عارضہ ضیق النفس بر ایشان استیلا نمود در ان ایام آن قدر  
 شوق لقاء اللہ برایشان غالبہ کردہ بود کہ می فرمودند کہ اگر طیب بگوید کہ مرض تو علاج  
 است شکر آن بفقرا بملکہ ہا بدیم و در ان ضعف از غایت اشتیاق بدعائی ماثورہ الرفیق  
 الاعلیٰ رطب اللسان می بودند و این ایام جناب حضرت شہینہ العجب و الانس  
 را در معاملہ ویدہ اند و خدمت ایشان زبان بہار کہ خود را در دہان مقدس ایشان  
 گذارستہ خدمتی فرمودہ اند و بشارتہ شفا دادہ اند چنانکہ تفصیل آن زبدا المقامات  
 مذکور است فا رجع الیہ در این میان چہ روزی صحت و نہاد و دل خستگارا  
 ولو فی الجملہ راستہ مزہی رسید و بر این چند یوم صحت از شداید الام ایام ضعف و سقام  
 بشوق تمام یاد فرمودہ تا سہ می نمودند کہ در هجوم حرارت و ضعف حلاوتی و  
 نعمتی می یافتند کہ در این چند یوم صحت معلوم نمیکرد تا آنکہ در دوازدهم شہر محرم الحرام

فرمودند که احوال مرا ننویسند که در میان چهل و پنجاه روز ازین جهان بآن جهان بماند شد و  
 قبر مرا این نشان دادند حضرت مخدوم زاده بزرگ خواججه محمد سعید قدس سره  
 روزی ایشان را در گریه دیدند سبب آن را پرسیدند فرمودند شوق وصال  
 ذوالجلاله است ازین معنی خدمت مخدوم زاده بسیمای موم شد ندیدنی بندگان  
 خاص را حضرت حتی سبحانه باغبان را خود میدارد و می برد چون شوق  
 ایشان بدین مرتبه بر فتن غالب است البته ایشان را می برند چون در مخدوم  
 زاده تغییر معلوم نمودند فرمودند که محمد سعید از حضرت حقیقتاً  
 غیرت کنی معروض داشتند که حسرت احوال خود می کنم فرمودند که شققت اعانت با  
 شما بعد از ارتحال ما زیاد از ایام حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علائق بشری  
 در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه است و بعد الموت فراغ و تجرد است  
 در یوم بیست و دوم صفر در حضور اصحاب بی با و سر فرمودند که امروز از ان میباید چهل روز میشود  
 تا در این هفت هشت روز دیگر چه پیش آید و بکحضرات مخدوم زاده گان خطاب نموده فرمودند  
 که در این چند روز صحت هر کمالی که حصول آن در نوع بشر ممکن تصور بود حضرت حق سبحانه  
 بطفیل حبیب خود علیه علی الله و اصحابه من الصلوة افضلها و من التخیات اکدها  
 مرا عطا فرمودند خدمت مخدوم زاده گان ازین کلام عالی شان پریشان شدند چه  
 بی معنی آیه الیوم اکملت لکم دینکم که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنیه بی بر بودم فرمودند

ازین کلام تو بوی فراق می آید | بیت | وزان بجان دلم احراق می آید |

اواخر آنکه روز چشتمه روز بیست و دوم صفر بدر و ایشان خسته بگر بدست مبارک  
 اثر تقسیم جامه نمودند و در آن روز بر بدن بیگ جامه پنبه دار بود سردی هوا بر ایشان  
 سرت نموده تب معاودت کرد و باز صاحب فرارش شدند ازین نیز متابعت نبوی حاصل  
 روزگار ایشان شد چه اصل علی الله علیه سلم از مرض صحت یافته بمفاصله قلیله باز مرخص شده منتقال

فرمودند علیه و صحبه الصلوة والسلام كما يستنفاضوا من الاجساد ايام مرض افاضه علوم صفا  
 خود بفرزندان عالی مقام خویش مثل از پیش می نمودند آورده اند که روزی گرم بیان قائل  
 حقائق بودند خدمت حضرت مخدومزاده محمّد سعید فرمودند که صنف حضرت  
 ایشان آن همه کلمه را نمی توانند برداشت بیان مدارف را بوقت دیگر موقوف  
 دارند فرمودند ای فرزند وقت کجا و فرصت که بوقت دیگر زبان مرادانم که یا را این قد بیان  
 هم نخواهد بود و در این غلبت ضعف نماز را بدو نجامت او اند فرمودند مگر در اخیر تنها  
 گذارونداناد عیبه و اذکار و مراقبه معموله و بیخ و دقیقه از دقائق شریعت طریقت  
 فرو گذاشتند کردند و تجمهر را مباحن بجای آوردند می آرند که روز اخیر ایشان از فرو رفتگی رو  
 می دادند و مزاده بزرگ صین افاقت بعض اقدس سانسیدند که این کثرت فرو رفتگی  
 از لوازم ضعف است یا استغراق فرمودند از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه در میان  
 است توجه دارم که آهو مکتوف و مشهود گردند و با تمام و کمال رسند و اسرار آنرا  
 به هر دو نور دیده فرمودند و صایا به متابعت سر و دین و دنیا نمودند و بالترام ذکر  
 و مراقبه و اجتناب از بدعت و عمل بضریمت و می فرمودند که سنت را بدندان خواهند  
 گرفت و در این وصایا فرمودند که صاحب شریعت علیه الصلوة و الخیرة دقیقه از دقائق  
 نصیح بحکم الدین هی النصیحة فرو گذاشت از کتب معتبره یعنی طریق متابعت کامله بگیرد  
 و بر آن کار کنید و تا کینه نمودند که در تکفین و تجنیز من مراعات اتباع سنت نبوی علی  
 مصدرها الصلوة و الخیرة نمایند و بوالده اطفال خود فرموده بودند که چون از حال  
 من از این دار پر طلال پیش از تو مسالم میشود باند که از مبلغ مهر خود کفن من سازی  
 و نیز یکی از وصایا این بود که قبر مرا در جایی گم نام سازید مخدومزاده گان عرض نمودند  
 که قبل بر این شرافت و برکت موضعه که برادر بزرگ ما علیه الرحمة با شارت حضرت  
 آن جامه فون اند میان فرمودند که مرقد من را نین خواهد شد و تعیین موضع دفن در اینجا

النیا والقی

کرده که نول و چشمت می فرمایند بعد از نیت <sup>تلقین</sup> در مرضی فرزندان در آن دیدند مفوض بر آنها  
 نهادند که قبر را خاک گذارید تا بانگ زبان ازان نشانی نماند و شب ششم شبست  
 نهم صفر که در کفش روز وصال خواهد بود و بخادمان حضور خود فرمودند که بسیار محبت کنید  
 همین محبت است که آورده اند که قریباً خضار طشت برای بول داشتند  
 چون حاضر آوردند ریگ در طشت نبود و فرمودند که ریگ در طشت نیست چیم تن  
 قطرات است ترک بول نمودند و نقض و صلو فرمودند با وضو فرمودند که مرا برقرار  
 بخوابانید چون ایشان را بر بستر گیمه دادند بطریق مسنون دست راست را بر رخد راست  
 نهادند و بند که پرده نشند خدمت نمودم زاده بزرگ چون سرعت نفس ایشان مشاهده نمودم  
 معروضه شستم که حال شریف چو نست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند که آن دو حرکت نماز که کردی  
 کافی است بعد از این سخن نفرمودند جز ذکر ذات و جان مبارک ابجانات تسلیم نمودند  
 اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ رحمة الله عليه سبحانه رحمة واسعة  
 ابدیة ولا تحرمننا اجرة امین ثابت شده که آخرین کلام اکثر انبیاء علیه الصلوة  
 حرف نماز بود ایشان نیز بر متابعت آن اکابر مشرف شدند و در و این واقعه  
 جان کاه در وقت چاشت روز ششم شب قریب یک پاس روز بیت نهم صفر  
 بحساب س منصف جدی و قلیل بیت هشتم شهر مذکور سنه هزار و سی و چهار  
 از هجرت جناب سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم گویند که آن ماه بیت  
 و نه آمده شب اول شهر ربیع الاول که ماه وصال نبوی است بخدمت حضرت  
 صلی الله علیه و آله شتافتند ایام ضعیف پیش ایشان مطابق عمر مبارک ایشان شصت  
 سه و زشده این معنی موافق مضمون حدیث صحیح حمصی یوم کفارة سنه به ظهور  
 آمد چون غسل بدن مبارک آنجمنه غسل آورد و جامه از تن مبارک بر آوردند  
 همه حاضران مشاهده نمودند که آن حضرت بر شیره نماز دست به ابهام و خضرت

برگردد و دست چپ حلقه داده و حال آنکه حضرت مخدوم زاده گان بعد از ارتحال دست یاقق پرست ایشان را دراز کرده بودند در زمان خوابانیدن بر تنه تبسم فرمودند چنانچه از مشاهد آن فریاد از حاضران برخاست مصداق این قطعه شد **قطعه**

یاد داری که وقت آمدنت	همه خندان بدند تو گریان :-
بهمان زمی که وقت رفتن تو	همه گریان شوند تو خندان -

غسل دست های مبارک اکشاده راست نموده بریاض مطبوع گردانید و غسل چهارمین و اوچون بجانب بین خوابانید تا یاب را نیز غسل دهد باز مرسی حاضران گرد که دستهای شریف بجزکت ضعیف که از قوت کامله ولایت نشان قومی بود متحرک شده تا بهم آمدند و بطریق سابق ابهام و خضر همین بر سر حلقه گشت حال آنکه چون اضطجاع بر همین بوده بسته دست راست بر چپ نمی است و با وجودیکه دست های لطیف از غایت نرمی از برگ گل ملائم تر بود و لیکن بقوتی مقبوض شده بود که اقتاد و جدا شدن امکان نداشت و چون کفن می پوشانیدند آنوقت نیز قبض بظهور می رسید چون حاضران کشادند مشاهده کردند که دستهای مبارک هم بر سینه مذکور با جمع شدند چون بدین منوال دو سه کثرت واقع شد معلوم نمودند که اینجاست سرست مفتی باز بر کشادن آن متعرض نشدند و این مشعر از کمال آداب نیز مشعر از حضور است که در کس هر کس بر آن نرسد صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و آلم کما تعیشون قومون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مشاهده این خوارق عظیمه مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگر از ابا عث حیرت حصول عقیدت و ارادت شد و عهد و ثناب کفن ایشان بطریق مسنون بموجب صیت ایشان بسته جامه سفید لفافه و قمیص ازار و چاک قمیص زرد و جانب سنگین بر اویت مفتی به و عا نید و نند از جهت آنکه مسنون نبود و علمای منع آن نموده اند و در نماز جنازه ایشان مخدوم زاده بزرگ

نوابید

زادان تو

شیخ محمد سعید مقدم شدند بعد از نماز برای دعا توقف نمودند که مقتضای سنت  
 نبوده یعنی در همه امور رعایت عزایم و مفتی بنمودند و قبر مبارک ایشان را در قبه که فرزند اکبر  
 ایشان شیخ محمد صادق قدس سره آنها بخامد فون بودند که واقعه در جوار مسجد  
 مبارک بود و نمودند و نورانیت و برکات آن موضع مبارک ابایشان نموده بودند چنانچه  
 در مکتوبی کیفیت آن موضع را چنین بیان نموده اند بعنایت الله سبحانه و تعالی  
 حبیبه علیه و علی اله الصلوٰة والسلام و التحیة والبرکة که بلده سرزمند گویا زمین است  
 که برای من چاه عتیق را بر کرده صدف بند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آزار از ارتفاع داده  
 و نوری در آن زمین و دیعت گشته است که مقبرس از انوار صیفتی و بی کیفیت است  
 در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزند  
 اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سنگی  
 بنفیه از ایشان داده اند نوری نمود ساطع که کردی از صفت و شان بوی راه نیافته بود از  
 کیفیات منزه و مبرا از زوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود  
 این معنی را بر فرزند می اعظمی که صاحب سر بود و ظاهر ساختم و آزان نور و آذر و مطلع گردیدیم  
 اتفاقاً فرزند مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک در و ریای آن متفرق  
 گشتند هنیئاً لا رباب النعیم نعیمها از شرافت این بلده معظمه است  
 که مثل فرزند می اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در اینجا آسوده است و بعد از مدتی  
 ظاهر گشت که آن نور مودع لعه است از انوار قلبیه این فقیر که از اینجا اقتباس نموده  
 در آن زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی را از شعله برافروزند قل کل  
 مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ انْتَهی مر قومه الشریف  
 و دیگر جا بسیار شرافت آن موضع و آن بلده را بیان نموده اند که الا یخفی علی  
 واقف مکاتیبه الکوا و نیز زبان مبارک آورده بودند که مر محاذی فرزند می

فائده  
 دیدن آزار جنازه برای دعا توقف نفرمودند

آنظمی مد فون خواهند ساخت که آن زمین را با حوالی آن که دوران داخل محاطه بود و روضه  
از ریاض جنت می بینم خدمت حضرت عروة الوثقی خواجده محمد معصوم قدس  
از کتوب هفتاد و یکم از جلد اول که بجای محمد افضل ولد شیخ بیدالدین سرزندی  
که جامع حضرات القدس بود و معنی حدیث القبر هر روضه من ریاض الجنه  
می نویسند که در آن کتوب بعد از بیان معنی آن حدیث مذکور می نگارند معنی نمائند که  
حضرت محمد دالف ثانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سزا و در دین دنیا  
علیه افضل الصلوة و اکمل النجیات نیز بیشتر شده بودند که روضه متبرکه که قبر  
۲ حضرت دوران است و سخن قدیم آن روضه مقدسه روضه است از ریاض  
جنت می فرمودند که اگر مستی از خاک آن روضه بیشتره در قبر شخصی باندازند سید  
بامی عظیم است فکیف من دفن فیها تکرار العالی و بعد از ارتحال  
ایشان خوارق بسیار مخلصان دیدند و در کتب نوشته اند ایله آن همه درین  
اوراق گنجایش ندارد و منها چیزی نوشته می شود خدمت حضرت خازن الکوتبه  
شیخ محمد سعید قدس سره فرموده اند که در واقعه ایشان را دیدم از انعامات  
عظیمه و تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور آمده به شاست بوجت  
تمام میان می فرمایند و سبایات می کنند عرض کردم که قبله گاه از مقام شکره بچکس  
را نصیبی عطا کرده فرمودند بلی مرا نیز از جمله شاکران گردانید معروضه شد که در قرآن  
مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده از این کریمه چنان مستفاد می گردد که آنجا  
پیغمبران باشند یا کمل صحابه چون ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمودند  
آری چنین است اما بر افضل خاص و عنایت مخصوصه نیز داخل آن جماعت  
ساختند خدمت حضرت عروة الوثقی خواجده محمد معصوم قدس سره  
می فرمایند که ایشان را بواقعه دیدم پرسیدم از سوال منکر و بیکر چون گذشت فرمودند



حق سبحانه بکمال رحمت و سخنت بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دبی این دو فرشته در قبر تو بیایند  
 عرض کردم که الهی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند پیش این بنده مسکین نایب  
 ایزد متعال نهایت رحمت و رافت خود شامل حال من داشته ایشان را پیش من نه فرستاد  
 پرسیدم صغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل قلیل و نیز حضرت خازن  
 الرحمة فرمودند که در حجره جماعه خانه بودم و آنوقت سحر بود و معاننه دیدم که حضرت ایشان  
 از در در آمدند و بر عرش من نشسته مرا در برگرفتند هبستی بر من مستولی شد و لرزه در  
 اعضای من افتاد فی الحال از نظر من غائب شدند شیخ پیر محمد نام فاضله که در آنوقت  
 بود می گوید که در نماز ظهر مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سحر بفتح سین دیدم که حضرت  
 هجدد الف ثانی برابر من ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صدف جماعه  
 فرجه بود دست مرا گرفت بجز متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را  
 میدیدم شال بستنی پوشیده بودند و گوش پنج بر سر دستار چپیده و مسی در پیک  
 مبارک ایشان بود و من زبان زمان متحیر می شدم و تعجب می کردم که مباد از و هم باشد  
 آباء ریث شک چنانچه در ایام حیات میدیدم مشهود می شد چون نماز را سلام دادند  
 ایشان را ندیدم فرد

رفی و بر آئتم و امان زدی

آمدی و آئتم بر جان زدی

آز این قبیل در کتب مقامات ایشان دفاتر کثیره مرقوم است اینجا اختصار رفت  
 خدمت حضرت مولانا هاشم کتبی قدس سره و دیگر مخلصان که طبع نمودن  
 داشتند بزبان فارسی و تازی مرثیه پائی زیبا بیان نموده آنا اینجا بایراد چند قطعه  
 تواریخ ایشان اکتفارفوت اول قطعه که مخدوم صاحب بتنازگی نظم نموده اند چون  
 در جای نامی دیگر ثبت نشده بود اول آن را کوشته می شود قطعه این است قطعه

ظلمت کجاست در ره و باصل الاله کرد

بن و بن شاه عرفا نقل کرد

ز جیب پر بلا چو شاه

ماده تاریخچه از احمد شانی با اول و اول کرد  
سنه ۱۳۳۳ هجری قمری

ماده تاریخچه و ارث الرسول  
سنه ۱۳۳۳ هجری قمری

ماده تاریخچه از  
سنه ۱۳۳۳ هجری قمری

بسم از تاریخ نقل اوزدار الابداء  
گفت با تفاحه لثانی با اول وصل کرد

خدمت مولاناها ششم کشتی در زبده المقامات فرموده است  
که بعد و عمر شریف ایشان شصت و سه قطعه در ماده تاریخ نظم کرده ام  
از اینها این قطعه هم ایراومے شود قطع

يَا أَيُّهَا الْإِنَّمُ لَقَدْ سَأَفَرَ الْإِمَامُ  
مَنْ كَانَ ذَيْلَ رَأْفَتِهِ عُرْوَةَ الْقَبُولِ  
قَطْبُ الَّذِي تَفَوَّضَ رَبُّ السَّمَاءِ لَهُ  
حَالَ التِّي تَحْيِيَّتِي شَانَهُ الْعُقُولِ  
مَا الْمَوْتُ كَانَ بَدْرُ كَمَالٍ قَدْ انْطَلَقَ  
مِنْ مَشْرِقِ الظُّهُورِ إِلَى مَغْرِبِ الْإِفْوَالِ  
لَمَّا أَصَابَ ارْتِثَ رَسُولٍ بِحَقِّهِ  
اَلْكَتَبَ بِعَامِ رَحَلَتِهِ وَارْتِثَ الرَّسُولِ

من

و نیز حدیث الموت جسر یوصل الجیب الی الجیب بازو یاد لفظ له -  
ای الموت جسر یوصل الجیب الی الجیب یافته اند و ضی الله تعالی عنہ  
وارحناله بفضلك . آمین :-

له ماده تاریخچه از انور امیر سید رحمة الله تعالی علیه - قطع

شهبان شاه و ولایت بزم عرفان اسر ساق	چو او بعد از نبی کو قبل انقاس و آفانے
در این ملک بر ارشاد آبادی بنا و ارد	که بوشن تاقیامت با بر از اغرابی اشراقے
بسان بحر می آن احمد ثانی ند آمد :-	نبی شاه از جلد وین احمد تازه و مبلقے

سنه ۱۳۳۳ هجری قمری

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ أَجْمَعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ آمِينَ ثُمَّ آمِينَ

تذکرہ ثالث عشر از منتخبانے در ذکر ایراد اسمای  
 خلفای حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین

مخفی نہاند کہ خلفای ایشان را سه طبقه قرار داده اند طبقه اولی و طبقه  
 اوسط و طبقه دومی و طبقه اولی ہر سہ فرزند و لبسند ایشان را کہ قد و اولیاد  
 حضرت شیخ محمد صادق و خازن الرحمتہ حضرت شیخ محمد سعید  
 و عروہ الوثقی حضرت امام محمد معصوم و رضی اللہ تعالیٰ عنہم و از صحابہ  
 میر محمد نعمان را خاص نموده اند قدس سرہ این طبقہ را باین چہار کس کہ ارکان اربعہ  
 کلمات مجددی اند ختم نموده اند و طبقہ ثانی و ثالث کہ اوسط و اوئی قرار داده اند و رانہا  
 مثل حضرت شیخ عبد الحمید بنگالی و خدمت شیخ عبد الحمی پانی پتی و حضرت مولانا خواجہ محمد شام  
 کشمی و ہشتی قدس سرہم و شیخ نور محمد تہمی و شیخ منزل صوفی و شیخ سید باقر نیکوری و  
 خدمت شیخ عبد الہادی بغدادی شیخ طاہر جوینی و شیخ مولانا حمید الدین احمد آبادی  
 شیخ داؤد سامانہ کی شیخ مولانا غازی گجراتی شیخ خواجہ محمد صدیق کشمی ہشتی شیخ بی بی  
 الدین سہارنگپوری شیخ سید شاہ محمد سہارنگپوری شیخ عبدالقادر شبالہ کی شیخ محمد سری  
 و شیخ سید آدم بنوری و مولانا بدر الدین سرہندی و شیخ خضر پہلول سورتی و شیخ نور محمد  
 کل بہاری و مولانا فرخ حسین لاہوری و شیخ عبدالرحیم پیرکی و شیخ کریم الدین حسن  
 ابدالی و شیخ مولانا احمد و شیخ مولانا یوسف و شیخ مولانا صادق کشمیری و شیخ خواجہ محمد شرف  
 کابلی و شیخ مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی و شیخ خواجہ محمد صادق و شیخ خواجہ محمد صالح نیشاپوری  
 و شیخ مولانا محمد یوسف و شیخ مولانا عبدالغفور سمرقندی و شیخ حاجی دکنی و شیخ مولانا  
 یار محمد جدید طالقانی و شیخ مولانا یار محمد قدیم طالقانی و شیخ زین العابدین  
 تبریزی شافعی ثم کی و شیخ علی تبریزی ثم کی شافعی و شیخ صوفی قربان رکنی

تقی

و شیخ مولانا صفا احمد روالپور الہی حنفی و شیخ عثمان بیہنی شافعی و شیخ محمد ابن حجر  
 ریشمی کی مولانا شیخ احمد برکی و شیخ حسن برکی و شیخ حاجی خضر افغان و مولانا  
 قاسم علی و شیخ یوسف برکی و شیخ عبدالہادی و شیخ محبت اللہ مانگپوری و شیخ  
 احمد وہینی و مولانا عبدالواحد لاہوری و مولانا امان اللہ لاہوری و شیخ عبدالہادی  
 بدوانی و شیخ عبدالعزیز بنجمی مغربی مالکی و شیخ احمد سمبولی حنفی و سوامی این پانچا  
 پونج نگر عزیزان و دیگر مجازان حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ بسپا اند  
 کہ ایجاد و ترقی کتابت نیامدہ و تفصیل احوال بعضی از این اکابر مذکور در زبده المقامات  
 وغیرہ کتب ثبت یافته اما این مختصر برداشت تفصیل نداشت بدکار اسما مبارک  
 ایشان انکسار رفت و تفصیل احوال حضرات صند و مرزادہ گان عالی شان  
 قدس سرہ اسلام پر و اخلاص و انتخاب ثالث و رابع در ذکر ایشان قرار دادہ  
 و خامس و سادس و سابع را نیز مفصل از احوال اولاد ایشان پشت پشت  
 الی یومنا ہذا ذکر نمود و بآلہ التوفیق :-

قدس سرہ و ہذا

## صُنِّحْتِ تَالِثَ اَزْ تَخْتِ بَعْدَ رُذُكْرِ حَضْرَتِ اَلِیِّ وَ رَجَائِ

فَرَزْدَانِ حَضْرَتِ مَجْدِ الْفَتَا نِیْ وَ اَوْلَادِ اَنْہَارِ ضِیِّ اَلِیِّ عِنْدَہُمْ مُنْطَبِقُ بَر  
 شَشْ تَنْدَ کَرِہَ اَوْلِیِّ اَزْ تَخْتِ تَالِثِ رُذُكْرِ زَبْدَةِ الْاَوْلِیَا مِی

بِتَجْمِ الْاِیْقِیَا مِی خُلَاصَّةِ الْعِلْمَا مِلَادِ اَصْحَاکِ شَیْخِ مُحَمَّدِ صَاقِ حَضْرَتِ اَلِیِّ عِنْدَہُمْ

خدمت ایشان فرزند نخستین حضرت مجد الف ثانی اند رضی اللہ تعالی عنہا در علوم  
 ظاہری پایہ ولایت داشتند و در کمالات باطنی ہمہ گوش والدین برگوار خود شدند و بودند

ولادت لازم سعادت ایشان در سنه هزار و پونصد و نود و هفتاد و نهمی آغاز نشود و نمای در سیما سعادت  
 آنها آثار ذکاوتی از ایشان پیدا بود و در ایام طفولیت جدا جدا ایشان حضرت محمد تقی  
 ایشان را در کشف تعلیم و تربیت خود گرفته بودند و فرمودند که این طفل عجایب چیزها  
 از کیفیت و حقیقت اشیا از ما می پرسد که جواب آن بد شواری تو ان گفت چون حضرت  
 محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بخدست حضرت خواججه باقی قدس سره  
 مشرف شدند ایشان نیز تعلیم و تلقین ذکر از خدمت عالی اخذ نمودند و توجیهات عالیات  
 یا قفسه به کمالات خاصه ایشان فاضل شدند و بدیارات عالیه ممتاز شدند  
 با وجود مغلوبی احوال و جذبات قوی از تعلیم علوم ظاهری خود را معاف نه و آهنگند حفظ کلام  
 الله را نموده باقی علوم را از منقول و معقول بنهایت رسانیده بودند و قوت مدرک ایشان  
 بر آنچه بود که روزی در محبت علمای وقت که یکی از علمای شیراز آمده بود و در علوم عقائده کسی را  
 مجال مقاومت او نبود ایشان سوال چند از زاده طبع خویش در میان نهادند بعد از  
 تمام سخن آن فاضل شیرازی گفت تا این جوان را ندیدم یقین نداشتم که از طلبه من باشد که  
 قوت ادراک مسائل و قیضه علوم عقیده داشته باشد چنانکه باید و نشاید تخمین ما نمود و  
 حقهها برداشت و از علو نسبت باطن و در ایام صغر سن که بایشان عنایت شده بود از کم  
 کسی شنیده شد که روزی یکی از مشایخ آنوقت که در خدمت عزیزی سلوک تمام  
 کرده خلافت یافته بود و بخدست خواججه آمده احوالات بلند خود را بر عرض اقدس رسانید  
 مرادش آن بود که کمالات خود و کمالات مرشد خود را بیان و ظاهر سازد و اگر چنین را آنها دانند  
 مصدق نباشیم و اگر فوق آن بود استفاضه نایم حضرت خواججه و مراد را  
 طلب نموده فرمودند که با احوال خود را بگوئی که در رویشان همان بشنوند خدمت محمد زاده  
 احوال خود را بر عرض رسانید بخصوص احوالات آن در رویش بود یا زیاده از آن چون شیخ دید که  
 طفل هفت ساله که دو سه ماه بود که در این راه قدم نهاده از حال حاصل نتیجه ساله از

دوم نیز ناپیدا رود و احوال از سر نهاد و استیلا می و غیبت غلبات نسبت مخدوم زادۀ کابریه بود  
 که چہ تخفیف مخلوقی خدمت حضرت خواجہ معالجہ اوبان بازار میفرمودند چنانچہ حضور  
 مجد الف ثانی قدس سرہ در مکتوبے بیان نموده اند حضرت خواجہ قدس سرہ در مکتوبے  
 باین مخدوم زادہ می نویسد قرۃ العین محمد صادق بر خور و ارظاہر و باطن گردد  
 احوال او چنانچہ ظاہر است مستوجب حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و  
 استغراق اندیشہ نیست انشاء اللہ العزیز از سکر بصو آید و فنا در شعور اندراج  
 یابد تم کلامہ الشریف در کشف کون و کشف قبور نظر صائب استند چنانچہ حضرت خواجہ  
 را بر کشف ایشان اعتماد تام بوده همواره ایشان را طلب داشته از امور غیبی می سپردند  
 ایشان فی الفور بموجب کشف خود بیان می نمودند و نیز بر مقابر برده از احوال موکلی  
 استفسار میکردند چون حضرت خواجہ در زمان حیات خود طالبان از حضرت مجد الف ثانی  
 حوالہ نمودند ایشان نیز از ان جماعت بودند تربیت سلوک بتفصیل بخدمت حضرت  
 مجد الف ثانی نمودند و از نسبت ہائی خاصہ ایشان بہرہ کمال و حظ وافر یافتہ  
 بمعارف بلند و مقامات ارجمند رسیدہ نظر ایشان اکسیر اثر مست وجود مجاہز اطلالی  
 احمرے نمود و کلام ایشان مسیح آساحیات جان ہائی مخلصان میفرمودند از فقرات  
 بہارک حضرت مجد الف ثانی کہ در مدح ایشان در مکاتیب وارد شدہ  
 نہ انقدر است کہ در جمیع این منتخب گنجد فقرہ چند ایراد میشود در مکتوب دو صد ہفتاد و ہفتاد  
 و قراد کتبوت قدسی آیات نگارش نموده اند کہ فرزندے اعز می مجموعہ معارف فقیر است  
 و نسخہ مقامات جذبہ سلوک و ہمہ راین مکتوب است کہ فرزندے از سخومان اسرار است از خطا  
 و غلط مصدنون و در مکتوب دو صد چهل و چہارم از زمین و فرغالی می نویسد کلین مقام را  
 بفرزندے ارشد می عنایت فرمودہ اند و داخل ولایت ایشان ساختہ اند فقیر اینجا  
 در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است و نیز در مکتوب سیصد و پانزدہم مرقوم است

که استفادہ این فقیر که از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن لایت است استفادہ فرزند می  
 اعظمی علیہ الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت است عرض که ایشان بخدمت والد خود از کیفیت  
 احوال خویش نوشته اند تبرکاً سه عرضہ از آن با ایرادی رو و عن بعضی اول -  
 عرض داشت کترین بندگان محمد صادق بعضی اشرف می رسانند که احوال و اوضاع این  
 حد و دین تو جهات عملیہ جمعیت صورتی معنوی گذرانست مدتیست که از طرف خادمان  
 حضرت خاطر نگران و پریشان می بود روز تخریر عرضہ میان بدرالدین رسیده خبر فیت  
 کامل رسانید فرحت بیحد و مسترک اندازہ روی نمود الحمد للہ سبب آن علی ذلک  
 حمل کثیرا کثیرا قبلہ گا با حافظ بہا و الدین شب نوزدهم ختم قرآن مجید کرد از شب نوزدهم  
 حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سپارہ می خواند شب آیندہ کہ شب نوزدهم است ختم می کند  
 در عشرہ اخیر حافظ بہا و الدین قرار داده است کہ ختم خواهد کرد حضرت سلامت شہی سکا تراویح  
 حافظ قرآن میخواند کہ مقام وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا مقام حقیقت قرآنی بود هر چند  
 باین جرات نمی تواند کہ چنان معلوم شد کہ حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ  
 والسلام اجمال این مقام است گویا دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام  
 تفصیل حقیقت محمدی است و اکثر انبیای و اولیای کمل بقدر خود از بعضی آن مقام  
 بہرہ دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر با علی الہ الصلوٰۃ والسلام  
 نصیب مفهوم نشد و این حقیر نیز بہرہ یافت حق سبحانہ و تعالی تو جهات علیہ نصیب کامل  
 روزی گرداناد و تا ہنوز آن مقام خوب واضح نشده است باقی احوال جمعیت گذرانست برین  
 ماہ عظمی برکت مفہوم میشود آخی محمد سعید اوضاع ہموار دارد و اوقات جمعیت و بند کر  
 میگردد اند یا ران شہر نیز بدوق تمام حاضر میشوند فقیر تا بحال چہار سپارہ چیزے بالا حفظ کرده  
 است تا روز عید ظاہر پنج سپارہ یاد کند و العبویۃ : بحر بیضہ دو لہجہ عرض داشت  
 کترین بندگان محمد صادق بذروہ عرض میرسانند کہ احوال و اوضاع این حد و دست خوب  
 شکر است خیریت آن ذات کعبہ مراد است جمیع خادمان مخلو صان مطلوب رسول است

سر از آن نامی صحیفه گرامی که به صاحب سبیل سرسل بود و بمطالعہ آن مشرف و متبحر گردید  
حق تعالی سایه عاطفت آن ثلمه عالمیان را بر کافه اهل اسلام باقی و پائنده دارد  
بحرمتہ النبوی لایحی و آلہ الاجساد علیہ من الصلوٰۃ اتہما و من السلام اکملہا  
قبلہ گاما از ضرائب احوال خود چه نویسد کہ غیر از حسرت مہمات بر تصور صور اعمال و تتبع احوال  
ماضیہ حال سرمایہ بدست ندارد و آرزوی آنست کہ هیچ لحظه و ساعتی بخلاف رضایت و تقاضای  
و تقدس نگذرد و آن بیستہ نہ مگر آنکہ توجہ خادمان آن نگاه دارد و فریاد و دستگیری نماید  
از کریمان کار ہادشوازیست الحمد للہ و المنۃ کہ تا حال میں توجہ شریف بطریقیکہ  
امر فرمودہ بودند استقامت دارد و دوران کم فتور راہ می یابد بلکہ روز بروز امیدوار  
ترقی و تزیانہ است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقہ می نشینند و حافظ بہا والدین چون از  
تذرات فرصت می یابد قرآن نیز می خوانند و این فقیر بعضی اوقات مقبوض است  
و دیگر بمسقط قبض و بسط و توجہ و ذوق و آرام و جز آن تعلق ببدن دارد و از آن  
تجاوز نمی نماید و بہ لطائف ستہ نہ متوجہ اند و نہ غافل اگر توجہ آنها مثل علم  
ضرورت بلکہ عین آن توجہ و ذوق مثل آن ہمہ را داخل ظلال امید اند و از  
ظلم تجاوز نمی یابد و لطائف اولابیدن منتظر بودند و در نظر بصیرت جز از بدن  
امر دیگر مفہوم نمی شد چنانچہ در حضور موفور السرہ عرض کردہ بود و الحال از بدن ممتاز دور  
نظری در آیند و این مقام را مقام بقامی دانند و باین بقا باز یکنوعی از فشار و بی  
بہ لطائف نمودن چنان معلوم است کہ بی این فنا کہ بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست  
الحال چند روز است کہ مقبوض است و معاملہ سرد کم تا چہ ظاہر شود و قیامتا حال توجہ بعالم  
نماندہ است چون عرض احوال ضروری بود بچند کلمہ حرکت نمود قبلہ گاما فقیر ہر شب  
حضرت را خواب می بیند الا ماشاء اللہ تعالی زیادہ چہ نویسد کہ داخل تکلیف است  
و العبویہ: بحر یضہ لک ثالث آنکہ عرض داشت کہ تیرین بندگان محمد صادق بموقوف

ت

بین

تکلیفات بپرست



عرض میرساند که این فقیر تلمیذ است که مقبوض منموم می بود آخر الامر محض توجه اقدس عنایت  
 خداوند جل سلطانہ در رسیدہ بسط عظیم روی نمود و دوران بسط چنان معلوم شد  
 کہ چنانچہ سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این کس می بود الحال ہر جہت است از جانب اوست  
 تعالی و تقدس و در خود پیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التي تطلع  
 عليه الشمس فاحترق بذلك الطلوع كل ظلمة وكدرت من البدر واللطا  
 وحصل فيها كل نور و برکتہ یبغی فانشرح الصد و اتسع القلب و صار  
 البدن كله نوراً مضیئاً الطف من الروح والسر الذين كانوا قبل ذلك  
 و وجدت التجلی الاكمل من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت  
 الی القلب ظہر ان فی القلب قلباً اخر و التجلی علیہ هكذا الی غیر النہایة  
 فلم یظہر قلباً بسیطاً الا و قلباً اخر فیہ ولكن یتوہم الان انه  
 ینتہی الی القلب البسیط و لیس بمتیقن و علم ان الحالات لسابقة  
 من هذه الحالة بالنسبة الیہا كانت کلها تکلفات صرفت و  
 کان یخطئہم ہذا المقام فما کتبہا اسوء الادب  
 قبلہ گا با این ہمہ اثریست از آثار توجہ حضرت بیت

اگر برتن من زبان شود ہر روز  
 یک شکر تو از ہزار تو اعم کرد

حضرت سلامت آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان در گاہ را چہ شرح  
 و ہر دہہ نویسد شب روز بلکہ ہر ساعت تصور آذنت کہ کدام وقت نیک و ساعتی  
 خوش خواہد بود کہ این مطلب اعلی و مقصد اعز بحصول خواہد پیوست و غیر از ہمتنا  
 آرزو مندی در تصور نمی آید حق سبحانہ و تعالی با حسن وجہ و اوثق طرق  
 این دولت عظمی میسر گرداناد و بحرمتہ النبوی الہ الامجاد علیہ علی الہ  
 من الصلوٰة افضلہا و من التحیات اتمہا بہ تم عرافیہ شریف

و از کلام والای ایشان پے بجمالات باطنی باید جست سع هر حال تو هم حال تو بر این دلیل  
 مکاتیب قدسی آیات در باره ایشان از حضرت مجدد الف ثانی بسیار و رو یافته  
 تبیین مطلق و دیگر از علوم و اسرار بیان شده که از متبعان مکاتیب پوشیده نیست  
 واقعه وصال ایشان در سن بیست و چهار سالگی در کمال علونسبت و علوجذب انجلی  
 بجادوئه و با چنانچه می آرند که و با می عظیم در بلاد هند و ستان واقعه شده بود و هیچ نطفه  
 نمی یافت خدمت ایشان فرمودند که این طاعون لقمه چوب می خواهد تا ما زویم تسکین  
 نیابد ایشان را تب گرفت و رحلت نمودند باد و برادر خورد خویش و آتش و منطفی شد  
 بعد از انتقال ایشان کسی که تب طاعون گرفته بود صحت یافت یکی در غلبت آن تب  
 دیده بود که ایشان آمده آنهار از دست جماعت که بر آن بلیه موکل بودند خلاص نمایند  
 و فرمائید اکنون ما این بلار بر دوشیم شمار بر مردمان چچیدن روان باشد یکی در  
 واقعه دیده هر که نام ایشان را نوشته بان خود دارد ازین بلیه بر بد بگذرد هر که نام مبارک  
 ایشان را نوشته بان خود می دهنست او را آسب از آن بلیه نمی رسد الی الیوم از بر  
 طاعون صاحب زاوگان نام مبارک ایشان را نوشته میدهند و مردم بای تمی  
 بینند خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بعد از رحلت ایشان  
 بر مجتبی می نویسند که فرزند می عظمی رضی الله تعالی عنه باد و برادر خود محمد فرخ و  
 محمد عیسی سفر آخرت اختیار نمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله بسبب  
 که اولاً باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرماید ثانیاً بلیه را سر و او ند خویش گفت بیت

سن از توری نه بیستم گرم بیازاری | که خوش بود عزیزان غسل و خواری

فرزند می موسمی استی بود از آیات حق جل و علا و رحمت بای دبل العلمین در سن  
 بیست و چهار سالگی آن یافت که کسی یافت پایه مولودت و تد ریس علوم نقلیه و عقلیه  
 را بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامذہ ایشان بیضاوی و شرح مواقف امثال آنهار را

بقدرت تمام درس دارند و حکایات معرفت عرفان و قصص شهبود و کشف ایشان استغنی  
 است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در شش سالگی برنجی مغلوب حال  
 شده بودند که حضرت خواجها قدس سره معا کجه تسکین حال ایشان را  
 به طعام های بازر که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محبتی که مرا  
 به محمد صادق است به هیچکس نیست و همچنین محبتی که او را باهاست به هیچ  
 کس نیست این سخن بزرگی ایشان را باید دریافت و ولایت موسوی را بنقطه  
 آخر رسانیده بود و عجائب و غرائب آن ولایت را بیان می فرمودند همواره  
 خاضع و خاشع و متبجی و متضرع و متذلل و منکسر بود و می فرمودند که هر یکی از یاران  
 از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع خواسته ام  
 و از محمد فرسخ چه نویسد که در یازده سالگی طائب سلم شده بود و کافران  
 بشعور سبق میخواندند و همواره از عذاب آفرت ترسان و لرزان بود و دعای کرد که  
 در سن طفولیت دینای دنیای را وداع نماید تا از عذاب آفرت خلاص شود  
 و در مرض موت یارانے که تیمار داری او میگردند عجائب غرائب از او  
 مشاهده نموده اند و کرامات و خوارق که از محمد عیسی برشت سالگی  
 مردم معاینه کرده اند چه نویسد با کجمله جوهر نفیسه بوده اند که بود و بعیت سپرده  
 بودند لله سبحانه الحمد و المنته که امانات را باهل آن بے گره و بے آگراه  
 حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعد هم بحرمته  
 سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از خدمت  
 قدوة الالویات شیخ محمد صادق یک پسر ماند شیخ محمد نام  
 صاحب حالات عجیب بود از و ستمه پسر خلف شد ندیک شیخ ابراهیم که از و  
 بحر صبیبه پسر ماند و دوم شیخ زاهد که ایشان اولادند استند سیوم شیخ فابند که